



دوره اول / شماره ۲ / زمستان ۱۳۹۰ / صص ۴۸-۷

توسعه و نابرابری‌های اجتماعی در هند^۱

محمد مظلوم خراسانی*

دانشیار گروه علوم اجتماعی، دانشگاه فردوسی مشهد

مژگان عظیمی هاشمی**

استادیار پژوهش گروه پژوهشی علوم اجتماعی جهاد دانشگاهی مشهد

چکیده

این نوشتار به بررسی تاریخی نحوه ارتباط بین بهبود ظرفیت نظام‌های اقتصادی، سیاسی و توزیعی در جامعه هند در دوره پس از استقلال هند تا پایان ۲۰۰۵ می‌پردازد و سازوکارهای سازش یا عدم سازش بین توسعه اقتصادی، سیاسی و نابرابری‌های اجتماعی در دوره‌های تاریخی هند را مورد توجه قرار می‌دهد. مدل نظری، ترکیبی از چهار رویکرد الگوهای سازگاری، تضاد، بدبینانه و نظریه دولت توسعه‌گرا است و توصیف تاریخی - تطبیقی و تکنیک تحلیل فازی برای بررسی شرایط علی نابرابری‌های درآمدی و منزلتی به کار رفته است. نتایج نشان می‌دهد آنچه در جامعه هند می‌تواند تعامل بین توسعه و دموکراسی در راستای کاستن از نابرابری‌های منزلتی و درآمدی و شاخص‌های کیفیت زندگی را بهبود بخشد، حکمرانی خوب و ایجاد زمینه‌های تقویت کنش دموکراتیک از سوی جامعه مدنی و نخبگان سیاسی است.

واژگان کلیدی: توسعه اقتصادی، دموکراسی، نابرابری‌های درآمدی، نابرابری‌های منزلتی، تحلیل تطبیقی - تاریخی، تحلیل فازی.

۱. این مقاله بر اساس بخشی از نتایج پایان‌نامه دکتری با عنوان «بررسی تطبیقی تاریخی توسعه اقتصادی، سیاسی و نابرابری‌های اجتماعی در ایران و هند»، به راهنمایی دکتر محمد مظلوم خراسانی، تدوین شده است.

* mmkhorasani@ferdowsi.um.ac.ir

** (نویسنده مسئول): mozhgan.azimi@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۷/۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۴/۷

مقدمه

اگرچه مفاهیم توسعه^۱ و توسعه‌نیافتگی در دوران پس از جنگ جهانی دوم به عرصه گفتمان جهانی و علوم انسانی راه گشود، اما دل‌مشغولی به مضمون تغییر و پیشرفت، سابقه طولانی‌تری داشته و از جمله مفاهیم بنیادینی است که علم جامعه‌شناسی را متأثر ساخته است. مفاهیمی همانند رشد، تغییر، برابری، قدرت، انتخاب جمعی و... همگی مسائل مربوط به توسعه‌اند. توسعه، مفهومی متکثر و چندوجهی است که در بطن آن معنای بهبودی وضعیت و تغییر در جهت سازندگی مستتر است. مسیر تحولات مفهوم توسعه در نیم قرن اخیر حاکی از تغییر قابل توجه رویکردهای نظری از رشد^۲ محور به مفاهیمی ترکیبی چون توسعه انسانی است. توسعه انسانی، رویکرد ترکیبی مهمی است که محل تلاقی دو مفهوم توسعه اقتصادی و برابری فرصت‌هاست. توسعه را فرایند تحقق نظم اجتماعی پویا نیز دانسته‌اند (چلبی، ۱۳۷۵) که با کاستن از اختلال‌های اجتماعی در عرصه‌های هنجاری، نمادی، رابطه‌ای و توزیعی زمینه‌های استقرار نظم پویا را فراهم می‌آورد و یکی از مشخص‌ترین جلوه‌های آن افزایش منابع ارزشمند در جامعه و افزایش برابری در دسترسی به ظرفیت‌های منابع مذکور است.

سازش عناصر یا اهداف توسعه‌ای در همه جوامع به یک صورت نبوده و تحت تأثیر ویژگی‌های منحصربه‌فرد هر کشور چون منابع طبیعی، موقعیت جغرافیای سیاسی، شخصیت مردم و نیز تجربه‌های تاریخی آنها صورت متفاوتی می‌یابد. با عنایت به این تمایزات، پژوهش‌های مورد نظر، نحوه ترکیب وجوه مختلف توسعه در جوامع خاص را کنکاش می‌کنند. این نوشتار جامعه هند را به عنوان موردی استثنائی در الگوهای توسعه مورد واکاوی قرار داده چراکه در عین برخورداری از ساختار دموکراتیک پردوام - با وجود نظام کاستی - با مسائل نابرابری و تبعیض اجتماعی در حد اعلی روبه‌رو بوده است. جامعه هند و نظام کاستی آن جلوه‌ای منحصربه‌فرد از نابرابری‌های اجتماعی

1. Development

2. Growth

و فرصتی بی‌نظیر برای مطالعه قشربندی اجتماعی در ناب‌ترین شکل آن است (ریگین، ۱۳۸۸، ص. ۵۵)، علاوه بر آن تنوع فرهنگی و تجربه دموکراسی در هند به عنوان یکی از بزرگ‌ترین دموکراسی‌های جهان نیز عامل دیگری جهت مطالعه تعامل توسعه و نابرابری‌های اجتماعی تلقی می‌شود.

طرح مسئله

تکثر مفهومی توسعه سبب شده در طبقه‌بندی و نحوه اولویت‌بندی این وجوه در ادبیات توسعه تنوع زیادی مشاهده شود و مسائل گوناگونی مانند رشد اقتصادی، افزایش سطح رفاه، بهبود ساختارهای سیاسی، توسعه اجتماعی، فرهنگی، توسعه انسانی، برابری، توسعه پایدار و... را شامل شود. برخی توسعه را هدفی فی‌نفسه ارزشمند و تحقق آن را بر پایه ارزش‌های هر کشور متفاوت دانسته‌اند که دموکراسی می‌تواند یکی از وسایل مهم تحقق آن تلقی شود (اسکلار، ۱۳۸۲).

عموماً پنج هدف اصلی برای توسعه (رشد اقتصادی، عدالت، نظم و ثبات سیاسی، دموکراسی و استقلال سیاسی) بااهمیت تلقی شده که هم دارای وجوه اقتصادی، سیاسی و هم سیاسی - اقتصادی، است (هانتینگتون، ۱۳۷۹، ص. ۳۸)، پیام‌های شاخص توسعه‌ای در دهه ۱۹۶۰ با تأکید بر کلماتی مانند عبور از جامعه سنتی، سیاست‌های مناطق درحال توسعه (۱۹۶۰)، سیاست‌های نوسازی (۱۹۶۵)، روش‌های نوسازی (۱۹۶۶)، مراحل رشد اقتصادی (۱۹۶۰) و شهروندی (۱۹۶۴) مشخص می‌شوند. در دهه ۷۰ محدودیت‌های فرض سازگاری بین اهداف توسعه - رشد اقتصادی، برابری، ثبات و... سبب آگاهی به این نکته شد که آثار مثبت توسعه غالباً با یکدیگر همراه نبوده و لزوم انتخاب اهداف مورد تأکید قرار گرفت. در پیام‌های دهه ۷۰، عباراتی همچون انتخاب ظالمانه (۱۹۷۱)، انتخاب دشوار (۱۹۷۶)، انتخاب و سیاست‌های تخصیص (۱۹۷۱)، بحران انتخاب و تحول (۱۹۷۳)، معمای دشوار توسعه (۱۹۸۰) برجسته

می‌شود. تحلیل‌های دهه ۱۹۷۰ به‌ویژه به تعارض بین رشد اقتصادی و برابری و یا رشد اقتصادی و آزادی اشاره می‌کنند (هانتینگتون، ۱۳۷۹، ص. ۴۴)، در دهه ۱۹۸۰ سیاست‌های سازشی به تدریج جایگزین انتخاب از بین اهداف توسعه شد. تأکید بر ضرورت انتخاب جای خود را به تأکید بر سازش داد و پرسش‌های طرح‌شده به این سو متمایل شد که ساختارهای نهادی برای سازش بین اهداف توسعه چیست؟ و استراتژی‌های حکومت‌ها برای دسترسی همزمان به اهداف توسعه چه باید باشد؟ (هانتینگتون، ۱۳۷۹، ص.ص. ۵۴-۵۰). در دهه ۸۰ استدلال‌هایی مطرح شد که تفاوت‌های بین دولت‌ها در رسیدن به رشد و برابری، به محیطی بستگی دارد که رشد در آن تحقق می‌یابد و تصمیم‌های سیاسی اتخاذ می‌شود. برخی آرا نیز بر نقش دولت دموکراتیک توسعه‌گرا بر ایجاد آشتی و تلفیق بین دموکراسی با رشد اقتصادی پایدار تأکید داشتند (لفت ویچ، ۱۹۹۴).

در دهه ۱۹۹۰ نظریه جدید درون‌زای رشد، عوامل تعیین‌کننده رشد را مورد توجه قرار داده و برای دولت نقش بیشتری قائل شد. از این دهه به بعد با طرح شاخص توسعه انسانی توسط سازمان ملل، توجه به وجوه چندگانه توسعه مدنظر قرار می‌گیرد. در رویکرد قابلیت^۱، توسعه به معنای بسط دامنه انتخاب انسان‌ها و فرایند رو به گسترش آن هدف نهایی توسعه است و انسان‌هایی که قابلیت‌های فردی و شرایط محیطی برای آنها فراهم است، پیام‌آور توسعه‌اند. به واسطه همین دیدگاه، رشد درآمدها در واقع یکی از ابزارهاست که برای گسترش انتخاب انسان‌ها لازم است و رفاه جامعه بیشتر به چگونگی استفاده از این درآمد بستگی دارد (محمودی، ۱۳۸۵، ص. ۷۹۷). بر این اساس افزایش درآمد جوامع صرفاً ابزاری خواهد بود که امکان افزایش فرصت‌ها را

۱. خلاصه آرای آمارتیاسن در اثر مشهور «توسعه به مثابه آزادی» که تحولی نو در ادبیات توسعه ایجاد نمود و پایه‌های نظری شاخص توسعه انسانی را تشکیل داد تحت عنوان رویکرد قابلیت در این جا ذکر شده است. وی با مجموعه مقالاتی که در دهه ۸۰ نوشت، با انتقاد از سایه سنگین عنصری به نام درآمد که بر تمامی جنبه‌های موضوعات اقتصادی اعم از رشد، توسعه، فقر و نابرابری سایه افکنده است، تلاش کرد نشان دهد نگاه محدود و ابزاری معطوف به درآمد در تحلیل‌های اقتصادی مهم‌ترین علت عدم توفیق برنامه‌های توسعه و برنامه‌های سیاست اجتماعی معطوف به فقر و نابرابری بوده است.

فراهم می‌آورد و مفهوم توسعه‌یافتگی نیازمند توجه همزمان به آزادی‌های سیاسی، امکانات اقتصادی (فرصت‌های مصرف، تولید و مبادله منابع)، فرصت‌های اجتماعی، ضمانت‌های شفاف و امنیت است. در این دهه همچنین رویکردهایی چون پساتوسعه (ایده‌هایی در مورد اینکه توسعه بیانگر رویکرد استعماری و اروپامحوری است و باید در چالش با اجتماع محلی باشد)، توسعه پایدار و تأثیر فرهنگ بر فرایند توسعه مورد توجه قرار می‌گیرند. در دهه اول قرن جاری نیز رویکردهای اجتماع محلی و نقش آن بر توسعه (پسا توسعه) و توسعه پایدار که آثار زیست محیطی سیاست‌های توسعه‌ای را مورد توجه قرار می‌دهد و رویکردهای توسعه قومی و جنسیتی که برابری در فرصت‌ها برای اقوام در جامعه متکثر قومی و برابری بین دو جنس را مد نظر قرار می‌دهد، همچنان رویکردهای جاری در ادبیات توسعه تلقی می‌شوند.

نابرابری اجتماعی اشاره به شرایطی دارد که افراد دسترسی نابرابری به منابع ارزشمند، خدمات و موقعیت‌ها در جامعه دارند. چنین تلقی از نابرابری می‌تواند برحسب چگونگی ارزیابی و رتبه‌بندی افراد و گروه‌ها توسط دیگران، لحاظ شود، اما مهم‌ترین وجه آن این است که نابرابری اجتماعی مرتبط با موقعیت‌های متفاوت در درون یک ساختار اجتماعی است (کربو، ۲۰۰۳، ص. ۱۱)، لذا می‌توان انتظار داشت نابرابری ربط مستقیمی با توسعه اقتصادی داشته باشد، زیرا توسعه پیامد انباشت ثروت (مازاد تولید) و حاصل افزایش ظرفیت‌های استفاده از منابع به مدد تکنولوژی بوده و نحوه توزیع مازاد مسئله دسترسی به قدرت را مطرح می‌سازد؛ بنابراین سه مفهوم توسعه اقتصادی، سیاسی و نابرابری‌های اجتماعی مفاهیمی کاملاً مرتبط و درهم‌تنیده تلقی می‌شوند که تأثیرات متقابلی بر یکدیگر دارند.

نوشتار حاضر جامعه هند را از حیث نحوه سازش یا تضاد بین اهداف مذکور در یک دوره شصت و چهارساله (از شروع دوره استقلال تا زمان حاضر) واکاوی نموده و پاسخگویی به این پرسش مدنظر است که سازوکارهای سازش یا عدم سازش بین

توسعه اقتصادی، سیاسی (دموکراسی) و نابرابری‌های اجتماعی در دوره‌های تاریخی هند چگونه است؟ به عبارتی اگر توسعه اقتصادی در معنای عام، افزایش ظرفیت برخورداری جوامع از منابع موجود در نتیجه انباشت ثروت تلقی شده و توسعه سیاسی فرایند تحقق برابری در قدرت و نهادینه شدن ساختارهای رقابتی و مشارکتی لحاظ شود، پرسش اصلی این است که تحت چه شرایط و با چه سازوکارهایی فرصت‌های برابر درآمدی و منزلتی به منصفه ظهور خواهند رسید؟

دوره مورد بررسی با استناد به تحولات سیاسی اقتصادی جامعه هند به پنج دوره تجزیه شده و پس از توصیف تاریخی شرایط علی (توسعه اقتصادی و سیاسی) و نتیجه (نابرابری اجتماعی) در دوره‌های مذکور، با بهره‌گیری از تکنیک تحلیل فازی، شرایط علی لازم و کافی نابرابری‌های درآمدی و منزلتی جامعه هند در یک فرایند تاریخی ردیابی خواهد شد.

سوابق نظری توسعه، دموکراسی و برابری

تأملی در آثار و مطالعات تطبیقی بین کشوری نشان می‌دهد عمدتاً به دنبال طرح تز لیپست در دهه ۱۹۶۰ که در مورد رابطه دموکراسی و نوسازی در طی چند دهه صورت گرفته است، نتایج متفاوت و گاه متضادی را ارائه می‌دهد که حاکی از پیچیدگی روابط متغیرهای توسعه اقتصادی، دموکراسی و برابری در کشورهای گوناگون است.

استدلال‌های ارائه‌شده در مورد رابطه دموکراسی و توسعه در قالب سه الگوی سازگاری، تضاد و بدبینانه طبقه‌بندی می‌شود (ارسن و لین، ۱۳۸۲، ص. ۶۴)، فرض هماهنگی ذاتی میان اهداف چندگانه توسعه یا الگوهای سازگاری، ریشه در مفاهیم کارل دویچ، دانیل لرنر و سیریل بلاک و عده‌ای دیگر دارد که نوسازی را فرایندی منظم و جامع می‌دانند که در آن، جوامع بر محور نزدیک کردن مدل سنتی با نوین در حرکت هستند. الگوهای سازگاری در مورد رابطه دموکراسی و توسعه دو استدلال مطرح می‌کنند: نخست اینکه اقتصاد بازار دارای نهادهای ویژه‌ای است که هماهنگ با نهادهای

حافظ حقوق مدنی و سیاسی، یعنی دموکراسی سیاسی حرکت می‌کند (اولسون^۱، ۱۹۹۳)؛ بنابراین دموکراسی به گونه‌ای غیر مستقیم به پیشبرد توسعه اقتصادی کمک می‌کند چراکه سبب تقویت تجارت و رقابت آزاد شده و خود موجب بهبود شاخص‌های توسعه یعنی رشد کیفیت زندگی یا سطح توسعه انسانی می‌شود (ورهیز و گلاسه، ۱۹۸۸؛ اسکالی و سلوته، ۱۹۹۱؛ سپیندلر، ۱۹۹۱)، بنا بر استدلال الگوهای سازگاری، دموکراسی توسعه اقتصادی را افزایش و نابرابری‌های اجتماعی را کاهش می‌دهد.

استدلال دوم مبتنی بر گرایش دموکراسی به تکیه بر مشارکت مردم است (ویتمن، ۱۹۸۹)، برای دستیابی به مشارکت گسترده باید شرایطی که نیازهای جمعیت را برآورده می‌سازد، ایجاد شود. به عبارتی نابرابری‌های اجتماعی در جوامع دموکراتیک کمتر است. در بلندمدت دموکراسی علاوه بر پیشبرد برابری اجتماعی، توسعه اقتصادی را نیز افزایش می‌دهد. مطالعات زیاد بین کشوری از اواخر دهه ۱۹۶۰ تاکنون این فرض را مورد تأیید قرار داده‌اند. برخی دموکراسی را بر تقویت رشد و توسعه مؤثر دانسته و برخی توسعه اقتصادی را موجب ظهور و دوام دموکراسی می‌دانند (کاترایت، ۱۹۶۶؛ اولسون، ۱۹۶۸؛ کاترایت و وایلی، ۱۹۶۹؛ جکمان، ۱۹۷۳؛ دیک، ۱۹۷۴؛ رامایرز و گابالت، ۱۹۷۹؛ توماس، هانا و کارول، ۱۹۸۱؛ بولن و جکمان، ۱۹۸۵؛ دایاموند و دیگران، ۱۹۸۷؛ پورگرامی، ۱۹۸۸؛ بارو، ۱۹۸۹؛ ریمیر، ۱۹۹۰؛ لیست و تورز، ۱۹۹۱؛ دایاموند، ۱۹۹۲؛ پزورسکی و دیگران، ۲۰۰۰؛ ابوطالبی، ۲۰۰۰؛ عبداللهی و ساعی، ۱۳۸۴؛ چلبی و اکبری، ۱۳۸۴).

معتقدان الگوی تضاد در مورد رابطه دموکراسی و توسعه بر این باورند که دموکراسی هیچ تأثیر مثبتی بر توسعه ندارد و غالباً ممکن است تأثیر نامطلوبی نیز بر توسعه اقتصادی اجتماعی داشته باشد (لفت ویچ، ۱۹۹۳). آنان در تأیید ادعای خود به توسعه سریع در برخی کشورهای کم‌وبیش استبدادی جنوب شرقی و شرق آسیا (کره

1. Olson

جنوبی، تایوان و سنگاپور) اشاره دارند. دو استدلال از سوی این گروه مطرح می‌شود. نخست اینکه فقدان ثبات سیاسی در دموکراسی‌های نوپا مانع پیگیری منسجم سیاست‌های توسعه‌ای می‌شود (میردال، ۱۹۵۷؛ ۱۹۶۸) و دوم اینکه در مورد دموکراسی‌های قدیمی‌تر توجه به جلب نظر اکثریت و هزینه‌های رفاهی، آنان را به سمت سیاست‌های توزیع مجدد سوق داده و چنین سیاست‌هایی به رشد اقتصادی کمک نمی‌کند؛ بنابراین هرچه گروه‌های سازمان‌یافته‌ی ذی‌نفع قدرتمندتر باشند، شرایط برای توسعه اقتصادی نامناسب‌تر خواهد بود (اولسون، ۱۹۸۲؛ ۱۹۹۰) و مسائل مرتبط با سرمایه‌گذاری و انباشت سرمایه فراموش خواهد شد (وید، ۱۹۸۳). پژوهش‌های لیمونجی (۱۹۹۳، ص. ۶۱) در مرور بر کارهای تجربی جهانی در مورد رابطه توسعه و دموکراسی به نتایج هشت پژوهش (آدلمان و موریس، ۱۹۶۶؛ پژوهش‌های پزورسکی، ۱۹۶۶؛ هانتینگتون و دامینز، ۱۹۶۷؛ مارش، ۱۹۷۹؛ کوهلی، ۱۹۸۶؛ لاندوا، ۱۹۸۶؛ اسلوان و تدین، ۱۹۸۷؛ هلاویل، ۱۹۹۲) اشاره دارند که بیانگر تأثیر مثبت اقتدارگرایی^۱ بر رشد اقتصادی است.

رویکرد سوم به ارتباط دموکراسی و توسعه نوعی الگوی بدبینانه است و بر این اعتقاد است که چه بسا دموکراسی و توسعه در بلندمدت سازگار باشند ولی به خودی خود دموکراسی تأثیر مستقیم کمی بر توسعه دارد و عوامل زیادی بر این رابطه تأثیر می‌گذارد (لوین و رنه، ۱۹۹۲؛ پژوهش‌های پزورسکی و لیمونجی، ۱۹۹۳).

برخی آرا نیز بر نقش دولت دموکراتیک توسعه‌گرا بر تلفیق دموکراسی با رشد اقتصادی قوی و پایدار تأکید دارند (لفت و یچ، ۱۹۹۶). تفاوت‌های بین دولت‌ها در رسیدن به رشد و برابری یا عدم دستیابی به آنها، به محیط تحقق رشد و تصمیم‌های سیاسی اتخاذشده، بستگی دارد. نمی‌توان به‌سادگی دموکراسی را شرط کافی برای توسعه یا توسعه را ناسازگار با دموکراسی دانست. انواع متفاوت دموکراسی به انواع مختلفی از توسعه‌گرایی فرصت‌ظهور می‌دهند و محصول کنش متقابل آنان در ویژگی

و ظرفیت دولت عیان می‌شود؛ به عبارتی در این رویکرد رابطه بین دموکراسی و توسعه اقتصادی فارغ از توجه به ظرفیت توسعه‌گرایی دولت امکان‌پذیر نیست و انواعی از رابطه بر اساس انواعی از دولت متصور است. رویکرد نهادی - تطبیقی^۱ (اوانز، ۱۳۸۲) بر نقش دولت‌ها در توسعه تأکید زیادی داشته و ساختار دولت و روابط دولت - جامعه، روابط بین بنگاه‌ها و سازمان‌های دولت، روابط این بنگاه‌ها و یکایک شرکت‌ها و الگوی تاریخی روابط بین افراد را مدنظر قرار داده و اثرات نهادی را در تحلیل کنش‌های سازمان و گروه‌های مورد نظر به کار می‌گیرد. اوانز شرایط ساختاری لازم برای ایفای نقش توسعه‌گرایی دولت را وجود دیوان‌سالاری اقتصادی توانمند (دیوان‌سالاری به معنای وبری) و منسجم می‌داند. نکته کلیدی مورد توجه اوانز حفظ تعادل بین خودگردانی و اتکا به جامعه است (اوانز، ۱۳۸۲، ص. ۲۴). دو دیدگاه متعارض (موضع جدایی و پروژه مشترک) در زمینه روابط دولت - جامعه وجود دارد. از نظر وبر، پیش‌شرط اینکه دیوان‌سالاری درست عمل کند، جدایی دولت از جامعه است. از دیدگاه نوافیده‌گرایان، شکل‌گیری پیوند مترادف با تصرف دستگاه دولت توسط رانت‌جویان است. اما دیدگاه موسوم به پروژه مشترک (هیرشمن، ۱۹۵۸؛ گرشنکرون، ۱۹۶۲؛ آمسدن، ۱۹۸۹؛ وید، ۱۹۹۰)، رابطه نزدیک دولت با گروه‌های اجتماعی را برای توسعه دارای اهمیت اساسی می‌داند. چالش اصلی فراروی رویکرد نهادی - تطبیقی، شناخت پویایی‌های روابط دولت و جامعه و قرار دادن آن در کنار فرضیه وبر درباره سازمان درونی است. به بیان دیگر توان دولت در تحقق توسعه، بستگی به رابطه او با جامعه و درجه خودگردانی دولت دارد.

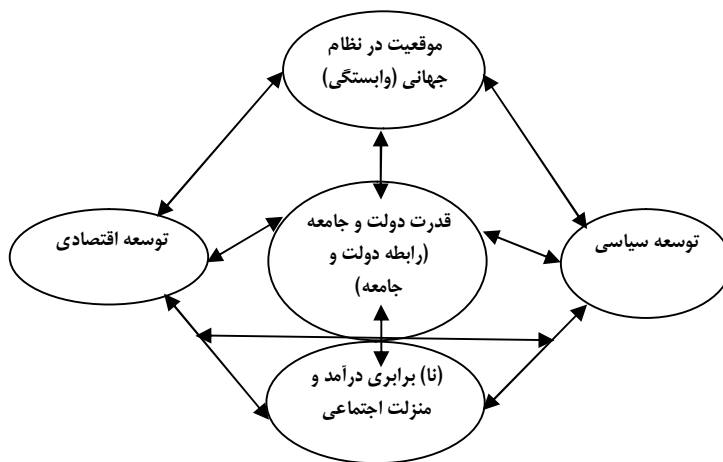
چهارچوب نظری

مدل نظری مطالعه حاضر با عنایت به چهار رویکرد کلی در تبیین روابط بین توسعه اقتصادی، سیاسی و برابری - الگوهای سازگاری (نظریه نوسازی)، تضاد، بدبینانه و

1. Comparative Institutional Approach

نظریه دولت توسعه‌گرا - پیشنهاد می‌شود. در این مدل همزمان از دیدگاه نوسازی (نقش تقویت‌کنندگی توسعه اقتصادی، سیاسی و برابری درآمد)، وابستگی (تأثیر موقعیت کشورها در نظام جهانی) و نظریه دولت توسعه‌گرا (خوداتکایی دولت و روابط دولت - جامعه) بهره گرفته شده است. بر اساس مدل مذکور، توسعه (اقتصادی و سیاسی)، موقعیت در نظام جهانی و رابطه دولت و جامعه، شرایط علی نابرابری اجتماعی (درآمد و منزلت) تلقی می‌شوند. در این ترکیب علی، توسعه اقتصادی و سیاسی (با تأکید بر دموکراسی که نشانه سطح نابرابری در قدرت تلقی می‌شود) بر کارگزاران سیاسی (عمدتاً دولت و نیروهای عمده سیاسی) تأثیر گذارده و کم و کیف روابط دولت - جامعه را رقم خواهد زد؛ از سوی دیگر تعامل با نظام جهانی و وابستگی به آن بر توسعه اقتصادی، سیاسی، قوت دولت و نوع روابط دولت - جامعه تأثیر خواهد گذارد. برآیند این پنج شرط علی، برابری یا نابرابری در توزیع درآمد و منزلت در جامعه را مشخص خواهد کرد. در نهایت شرایط علی مذکور در قالب مدل نظری ذیل ارائه می‌شود.

نمودار شماره ۱. مدل علی نابرابری درآمد و منزلت^۱



۱. پیکان‌های دوطرفه بین شروط علی و نتیجه به معنای تأثیر متقابل و نقش بازتولیدی هریک بوده و معنا و کاربرد آن در منطبق (هم شرط لازم و هم کافی) مورد نظر نیست.

با استناد به این مدل نظری علاوه بر نقش منفرد هر شرط علی در توضیح پیامد یا نتیجه، امکان بررسی ترکیب‌های علی نیز وجود دارد. فرضیاتی که بر اساس این مدل گمانه‌زنی می‌شود، بر اساس ترمینولوژی شروط لازم و کافی به شرح زیر تدوین می‌شود.

توسعه اقتصادی، سیاسی و قدرت جامعه هر یک شرط لازم برابری درآمد و منزلت است. قدرت دولت و وابستگی آن شرط لازم نابرابری و تبعیض درآمد و منزلت است. همچنین مجموعه ترکیبی توسعه اقتصادی، سیاسی، جامعه مدنی قوی، دولت قوی و عدم وابستگی، شرط کافی برابری (درآمد و منزلت) است. از آنجاکه این پژوهش مورد محور و از نظر ماهیت، کل نگر است سعی می‌شود با عنایت به تحولات سیاسی جامعه هند در طول دوره مورد بررسی، ترکیب علل در هر دوره تاریخی به عنوان زمینه مجزا مورد بررسی قرار گیرند.

روش تحقیق

رویکرد این مطالعه، تطبیقی مورد محور^۱ است. ویژگی اساسی این رویکرد، کل‌نگری، بررسی روابط میان اجزا در بستر کل، شناسایی علّیت‌های ترکیبی و توجه به پیچیدگی و ویژگی منحصر به فرد تاریخی^۲، تحلیل رخدادها با توجه به تعامل علل و تفسیری زمانمند و تاریخی از موردهاست. در بررسی علّیت، با عنایت به قابلیت‌های روش فازی در بررسی شروط منفرد علی لازم و کافی و علّیت‌های ترکیبی، از روش‌های تحلیل مجموعه‌های فازی در علوم اجتماعی (ریگین ۲۰۰۰، ۲۰۰۸؛ ریگین و ریهوکس^۳، ۲۰۰۹) در بررسی موردی دوره‌های تاریخی هند استفاده شده است.

این مطالعه بازه زمانی تاریخی از سال ۱۹۴۷ (دوره پس از استقلال هند) تا ۲۰۰۵ را شامل می‌شود. با توجه به رویدادها و تحولات توسعه‌ای مهم در جامعه هند، چند

-
1. Case Oriented
 2. Historical Specificity
 3. Ragin & Rihox

دوره‌بندی ارائه شده است. با الهام از طبقه‌بندی آواستی (۱۳۸۷) و نایار (۱۹۹۸) و افزودن دوره بعد از ۱۹۹۷ که سیاست‌های آزادسازی ادامه یافته و توسعه هند سرعت بیشتری یافته است، پنج دوره در مطالعه تحولات تاریخی جامعه هند در نظر گرفته شد و دوره‌های مذکور به این ترتیب طبقه‌بندی و نام‌گذاری شد:

۱. دوره ۱۹۶۶-۱۹۴۷: دوره ملی‌گرایی و توسعه. در این مرحله استراتژی توسعه به وسیله وفاق سیاسی شکل می‌گیرد؛

۲. دوره ۱۹۸۰-۱۹۶۷: دوره توسعه و دموکراسی با ویژگی پذیرش و میانجی‌گری دولت؛

۳. دوره ۱۹۹۰-۱۹۸۰: دوره توسعه و دموکراسی با ویژگی بحران دموکراسی و پوپولیسم؛

۴. دوره ۱۹۹۷-۱۹۹۱: دوره آزادسازی اقتصادی و قدرت‌طلبی، مشخصه این مرحله نبود وفاق و حضور کوتاه مدت‌گرایی^۱ است که در آن دوره به نظر می‌رسید آزادسازی اقتصادی و سیاست قدرت‌طلبی حرکت‌هایی اقتصادی و سیاسی هستند که در دو جهت مخالف قرار دارند؛

۵. دوره ۲۰۰۵-۱۹۹۸: ادامه آزادسازی اقتصادی و توجه به ارتقای فرصت‌های زندگی.

کاربرد تحلیل مجموعه فازی در مطالعه توسعه و نابرابری در هند

دستگاه معرفتی فازی از طریق تأکید بر نظام چند ارزشی، نه تنها تقسیم‌بندی واقعیت‌ها و گزاره‌های معرفتی بر مبنای فقدان (صفر و یک) را می‌پذیرد، بلکه در عین حال میزان عضویت و عدم عضویت در مجموعه‌ها را درجه‌بندی می‌کند و آزمون فرضیات به این روش نیز ناظر بر تعیین درجه صدق و کذب عضویت در مجموعه است. در مطالعه حاضر برای تحلیل شرایط علی نابرابری‌های اجتماعی، میزان عضویت جامعه هند در دوره‌های تاریخی در مجموعه شرایط علی (توسعه اقتصادی، سیاسی، وابستگی و روابط

دولت و جامعه) و نتیجه (نابرابری درآمد و منزلت) برآورد شده است. در جدول ذیل ملاک‌های تعیین توابع عضویت فازی در هر شرط و نتیجه^۱، معرفی می‌شود. به منظور تعیین عضویت موارد (دوره‌های تاریخی) در مجموعه‌های فازی ابتدا شاخص‌های معرفی شده برای دوره‌های مذکور به صورت سری زمانی جمع‌آوری گردید، سپس میانگین شاخص‌ها (نتیجه و شرایط علی) در هر دوره محاسبه شد و پس از آن نمرات فازی تعیین شد.

جدول شماره ۱. شاخص‌های شروط علی نابرابری‌های اجتماعی

شاخص‌ها	شروط علی / نتیجه
۱. سرانه تولید ناخالص داخلی شاخص PPP ^۲ (با توجه به برابری قدرت خرید و تغییرات نرخ ارز در سطح بین‌المللی) ^۳	توسعه اقتصادی
۲. نسبت سرمایه‌گذاری (نسبتی از درآمد که پس‌انداز و صرف سرمایه‌گذاری می‌شود)	توسعه سیاسی (با شاخص دموکراسی)
شاخص دموکراسی نهادینه‌شده (آن نوع دموکراسی که در آن مشارکت سیاسی کاملاً رقابتی، استخدام کارگزاران از نوع انتخابی و محدودیت‌ها بر رئیس قوه مجریه محکم است) (ریگین، ۲۰۰۸)	وابستگی در نظام جهانی
نسبت صادرات مواد اولیه و نسبت واردات صنعتی	وابستگی در نظام جهانی
ترکیبی از اندازه دولت و وابستگی آن به فروش مواد اولیه. شاخص اندازه دولت، نسبت هزینه دولت یا مصرف دولتی از تولید ناخالص داخلی ^۴ (GDP) (ابوطالبی، ۲۰۰۰، شاخص آزادی اقتصادی مؤسسه هریتیج) وابستگی درآمدهای دولت به فروش مواد اولیه با نسبت فروش محصولات خام (نفت و گاز) از کل درآمدهای دولت (برادشاو، ۱۹۸۵؛ لی، ۱۹۸۷؛ برادشاو و هانگ، ۱۹۹۱، هانگ و اسلمسینسکی، ۲۰۰۳)	قدرت دولت
شامل شاخص ترکیبی توسعه انسانی یا HDI (که خود ترکیبی از امید به زندگی، باسوادی بزرگسالان، میانگین سال‌های رفتن به مدرسه و سرانه تولید ناخالص داخلی است) (ابوطالبی، ۲۰۰۰) و نسبت مالیات از کل درآمدهای دولت.	قدرت جامعه
تابع دو بُعدی و ترکیبی از ضریب جینی ^۵ و نسبت درآمد ۴ دهک پایین (۴۰ درصد فقیرتر)	نابرابری درآمدی
نسبت قشر متوسط از کل شاغلان	نابرابری منزلتی

1. Conditions and Outcome

2. Per Capital Gross Domestic Product (PPP)

شاخص تولید سرانه با توجه به برابری قدرت خرید و تغییرات نرخ ارز در سطح بین‌المللی

3. Per Capita Gross Domestic Product (PPP)

4. Gross Domestic Product

5. GINI Index

توصیفی از شرایط اقتصادی، سیاسی و فرهنگی - اجتماعی جامعه هند در قبل از دوره مورد بررسی

پیشینه نظام کاستی و تثبیت طبقات اجتماعی در هند به مرحله برهمنیسم (حدود قرن هفتم قبل از میلاد) برمی گردد. در این نظام سلسله مراتبی، اقوام فاتح آریایی در بالاترین وضعیت و اقوام مغلوب در پایین ترین موضع قرار داشتند. سه طبقه شاهزادگان یا امرا، روحانیون یا برهمن ها و طبقه عامه یا صنعتگران و کشاورزان (وایسیاها) جزء نجبا بودند. طبقه مغلوب و غیرآریایی «سودراما» نامیده می شدند که هرگونه مراوده با این طبقه حرام بود و طبقه ناپاک به شمار می آمدند (جمشیدی بروجردی، ۱۳۷۹، ص. ۳۸). تا قرن سیزدهم تاخت و تازهای زیادی از سوی ایران و آسیای مرکزی به هند صورت گرفت، اما چندان ماندگار نبود تا اینکه مسلمانان، در این زمان شهر دهلی را تصرف کردند و نخستین حکومت مسلمانان را بنیان گذاشتند. مغول های گورکانی آخرین جهان گشایانی بودند که در اوایل قرن شانزدهم (۱۵۲۶ میلادی) به هندوستان حمله کردند و تا ۱۸۵۷ میلادی در بخش بزرگی از شبه قاره هند فرمانروایی کردند (مور، ۱۳۷۵، ص. ۲۹۰).

تا پیش از آغاز عصر ملکه الیزابت اول، نظام حاکم بر هند از نوع استبداد شرقی بود. مهم ترین ویژگی این نظام که به عنوان مانع شورش های دهقانی عمل می کرد، ویژگی دیوان سالارانه زمین داری یا نسخه آسیایی پادشاهی مطلقه بود که از توسعه دموکراسی سیاسی و رشد طبقه تجاری جلوگیری می کرد. به این جهت حکومت مغول ها نیز با تهدید امتیازات اشرافی روبه رو نبود. از جمله مهم ترین موانع ظهور دموکراسی در درون ساختار سیاسی هند در دوره مغول ها، ضعف طبقه اشراف زمین دار مستقل از دربار، موروثی نبودن مناصب دولتی و برگشت اموال صاحب منصبان به خزانه دولتی پس از مرگ ایشان بود. در نتیجه این امر، احساس خطر از انباشت ثروت وجود داشت. مهم ترین دلایل این نگرانی، ساده و ابتدایی بودن دستگاه دیوانی در هند برخلاف چین در عصر منچوها، فقدان قوانینی در منع

سوءاستفاده از قدرت دیوانی، میل به ولخرجی و روی‌آوری به تجمل به عنوان مانعی در رشد اقتصادی، محدودیت توسعه شهرها و نبود امکان رشد اقتصادی هند بود. همچنین وجود راهزنان، عوارض سنگین عبور و مرور و آزار بازرگانان، عقب‌ماندگی نظام حقوقی هند در مقایسه با اروپا در ایجاد تضمینی برای قراردادهای تجار، رواج ارتشاء، ضبط اموال بازرگانان ثروتمند و کارمندان دولت توسط امپراتور، از موانع سیاسی - اجتماعی تجارت در هند بود. وجود نظام اقطاع‌داری و حکومت محلی که در قبال پرداخت درآمدی معقول به پادشاه، قدرت محلی آنان حفظ می‌شد، عامل فقدان همبستگی مقامات محلی (زمین‌داران که در حکم اشراف محلی بودند) و وابستگی زیاد آنان به مناطق محلی خود بود. همچنین نقش عمده نظام کاستی در تقسیم کار و توزیع قدرت در سطح محلی، موجب بی‌علاقگی سیاسی در سطح ملی می‌شد. روستاییان دولت را زائده‌ای غیرضروری می‌دانستند که در زمان نارضایتی می‌توانست مورد حمله قرار گیرد (مور، ۱۳۷۵).

ورود استعمار انگلیس تحت عنوان تجارت در آغاز قرن ۱۶ و اوایل قرن ۱۷ با اوج قدرت گورکانیان هند و تأسیس کمپانی هند شرقی (۱۶۰۲ میلادی) و در پوشش بازرگانی صورت گرفت. بیشترین تأثیرات حضور انگلیسی‌ها در بیش از سه قرن بر جامعه هند، در دوره صدساله ۱۷۵۰ تا ۱۸۵۰ صورت گرفت. تا نیمه قرن هیجدهم، وجه غالب حضور انگلیسی‌ها و کمپانی هند شرقی، تجارت و غارت بود و بخش کوچکی از هند در اختیار آنان بود، اما از نیمه قرن نوزدهم، حکومت هند را به دست گرفته و دستگاه دیوانی گسترده‌ای را به وجود آوردند. سه پیامد این تغییر در جامعه هند، کوشش ناموفق برای تجاری کردن کشاورزی از طریق نظم در وضع مالیات‌ها و ثبت مالکیت ارضی، دوم ویرانی صنایع دستی مناطق روستایی و کوشش ناموفق برای رهایی از سلطه انگلیس در شورش سال ۱۸۵۷ بود (مور، ۱۳۷۵).

طی نود سال بعدی که انگلیسی‌ها در هند ماندند، جنبش ضد انگلیسی هند همچنان نیرومند بود. جامعه هند فاقد آن وحدتی بود که قادر باشد به شیوه ژاپن و

به رهبری گروهی از اشراف و مساعدت دهقانان به نوسازی پردازد. نیروهای ارتجاعی در درون جامعه هند، مانع هرگونه اقدام جدی در راستای صنعتی شدن بودند. دوره ۱۸۵۷-۱۹۴۷ در هند عصر آرامش بریتانیایی و بهشت زمین داران بود. در سایه حکومت انگلیسی‌ها، زمین داران انگل گونه رشد کردند و حضور آنان سبب تسهیل استثمار مازاد دهقانان به وسیله زمین داران و رباخواران شد. طبقه بالای روستا، نظام کاست را برای تأمین منافع حفظ می کرد؛ لذا با وجود ایجاد راه آهن و شبکه آبرسانی در هند توسط نیروهای انگلیسی و آماده بودن توسعه کشاورزی تجاری و رشد صنعتی، عزمی در به کارگیری مازاد در مسیر رشد صنعتی وجود نداشت (مور، ۱۳۷۵، صص. ۳۱۷-۳۱۵).

کنگره ملی و نخستین اتاق تجارت هند در سال ۱۸۸۵ تشکیل شد و تا پایان جنگ اول جنبه گردهمایی روشنفکرانه داشت (مور، ۱۳۷۵، صص. ۳۲۷)، حضور انگلیسی‌ها سبب کاهش شکاف بین روشنفکران غرب گرا و نسبتاً رادیکال، بازرگانان و بخشی از دهقانان شد. پس از جنگ اول و ظهور گاندی، کنگره به سازمانی توده‌ای تبدیل شد. شعار «سواراج» به معنای نیل به نظام حکومتی مستقل در مستعمرات خودمختار انگلیس و روش مقاومت منفی «ساتیاگراها»، دو پایه اصلی برنامه گاندی بودند. با آغاز جنبش ملی و طرح سیاست عدم خشونت و قیومیت سیاسی، پیوند بین بخش‌هایی از بورژوازی و دهقانان فراهم شد. این سیاست به عقب‌نشینی انگلیس انجامید. در دوره استعمار، تلاش‌های بریتانیا برای نوسازی به دلایلی ناکام ماند: نخست اینکه بریتانیایی‌ها منافع حاصل از هندوستان را به کشور خود می فرستادند؛ بنابراین در داخل هند انباشتی صورت نمی پذیرفت. دیگر اینکه، استعمار موجب خصومت مردم هند با نوسازی شد و به همین جهت، ناسیونالیسم هندی ضد نوسازی شد و نوسازی جزء نقشه‌های امپریالیست‌ها به حساب آمد و محکوم شد. این جنبش به دلیل توان انقلابی ضعیف دهقانان و انگیزش ضعیف

بورژوازی در هند به صورت جنبش انقلابی درنیامد و دموکراسی در هند پدید آمد. هند از زمان استقلال در سال ۱۹۴۷ دارای نظام پارلمانی و دستگاه قضایی مستقل شد و از آزادی‌های سیاسی به‌ویژه آزادی انتخابات برخوردار بود. هند در دوران استقلال با مشکلات چندی مواجه بود که مسیر تحولات بعدی آن را رقم زد. از جمله مهم‌ترین آنها مشکل ایجاد نظم اجتماعی و حاکمیت قانون بود. براساس «تئوری دوملیتی» و جدایی هندوها و مسلمانان زمینه جدایی دو ملت و بزرگ‌ترین مهاجرت تاریخ به وجود آمد (آواستی، ۱۳۸۷، ص. ۷)، مشکل همگرایی و وحدت ملی، وجود اقلیت‌ها، تنوع زبانی و فرهنگی، چالش دموکراسی نوپای هند، وجود فرهنگ سیاسی سنتی غیردموکراتیک، ضعف بردباری اجتماعی و فضای کسب مشروعیت آزادی‌های سیاسی، و فقدان تجربه روش‌های دموکراتیک اداره امور، مهم‌ترین مشکلات هند در این دوران بود؛ اما چند عامل مثبت نیز وجود داشت که شامل تجربه کسب‌شده اداره دموکراتیک کشور توسط برخی رهبران در دوران استعمار، وجود سیستم بروکراتیک قوی که توسط امپراتوری بریتانیا در این کشور ایجاد شده بود؛ «ارتش» که عامل به‌جای‌مانده از دوران استعمار انگلیس بر هند بود و عامل دیگر، گسترش تشکیلات سیاسی عظیم حزب کنگره ملی هند در سال ۱۹۴۷ که از گذشته به صورت وسیعی سازمان یافته و در میان توده مردم گسترش یافته بود. در دوران طولانی مبارزه برای تشکیل حکومت، حزب کنگره با رهبری سکولار جواهر لعل نهرو و سردار پاتل توانست انواع گرایش‌های واگرا از یکدیگر را همسو ساخته و قانون اساسی هند را تدوین کند (آواستی، ۱۳۸۷)، ویژگی‌های اصلی اقتصاد سیاسی جامعه هند از قرن هفدهم تا نیمه قرن بیستم به شرح جدول زیر خلاصه می‌شود.

جدول شماره ۲. اوضاع اقتصادی، سیاسی، اجتماعی هند در قبل از دوره مورد بررسی

نیمه اول قرن بیستم	نوزدهم	هیجدهم	قرن هفدهم	
کشاورزی، صنایع کارگاهی	کشاورزی	کشاورزی	کشاورزی	ساختار اقتصادی
تشدید وابستگی	تشدید وابستگی	وابسته	وابسته	وابستگی
ثروت انباشته شده به انگلستان منتقل می شد	ثروت انباشته شده به انگلستان منتقل می شد	ثروت انباشته شده صرف تجملات می شد	ثروت انباشته شده صرف تجملات می شد	انباشت سرمایه/پس انداز
حضور مستقیم استعمار با حمایت حکام محلی/استقلال و پیدایش دموکراسی	امپراتوری / حضور مستقیم استعمار انگلیس	امپراتوری / استبداد شرقی	امپراتوری/استبداد شرقی	ساختار سیاسی
نظام کاستی /زیاد	نظام کاستی /زیاد	نظام کاستی /زیاد	نظام کاستی /زیاد	نابرابری
مقاومت منفی در برابر استعمار، کاهش شکاف تقویت ناسیونالیسم	تابعیت/ شروع مقاومت دهقانان /شورش ۱۸۵۸	تابعیت به پشتوانه نظام کاستی و ذی نفوذان محلی	تابعیت به پشتوانه نظام کاستی و ذی نفوذان محلی	مشروعیت سیاسی

توسعه اقتصادی هند

هند در آستانه استقلال به دلیل تخریب صنایع اروپا در نتیجه جنگ جهانی دوم یکی از ۱۰ کشور بزرگ صنعتی دنیا بود (آواستی، ۱۳۸۷، ص. ۲۷)، اقتصاد به‌ارث‌رسیده از دوران استعماری، نمونه الگوی توسعه ناهمگون اقتصادی استعماری و توسعه و رشد نامتوازن بود. در زمان استقلال در سال ۱۹۴۷، هند در اکثر موارد وابسته به واردات ماشین‌آلات و ابزار و تجهیزات صنعتی بود و کالاهای سرمایه‌ای و صنایع ماشینی لازم برای توسعه سریع صنعتی در داخل کشور وجود نداشت؛ حتی برای جایگزینی کالاهای سرمایه‌ای کهنه نیز کشور نیازمند واردات از خارج بود. اقتصاد هند از یک سو منبع تهیه مواد خام برای صنایع بریتانیا بود و از سوی دیگر بازاری برای کالاهای ساخته‌شده آن کشور محسوب می‌شد. ویژگی مهم اقتصاد هند، بزرگی بخش کشاورزی آن بود. در سال ۱۹۴۱، ۷۰ درصد هندی‌ها در بخش کشاورزی

اشتغال داشتند. بعد از استقلال، تا چهار دهه هند اقتصاد مدل سوسیالیستی - دولت رفاه و نظام برنامه‌ریزی را پیگیری می‌کرد. برنامه پنج‌ساله اقتصادی اول معطوف به استراتژی توسعه اقتصادی و رسیدگی به وضع موجود و همچنین برنامه «کشاورزی محور» متمرکز بود.

اصلاحات ارضی در سال ۱۹۵۳-۱۹۵۲ در هند آغاز شد. در عمل تا ۱۹۶۳ ده سال پس از اصلاحات ارضی پیشرفت چشمگیری از نظر توزیع اراضی حاصل نشد. در سال ۱۹۵۳-۵۴ نیمی از زمین کشاورزی در دست کمتر از یک‌هشتم جمعیت کشاورز قرار داشت (آواستی، ۱۳۸۷؛ مور، ۱۳۷۵)؛ در نتیجه اصلاحات، قدرت ذی‌نفوذان محلی کاهش یافت اما در کل برنامه‌های عمران روستایی در عمل تغییر عمده‌ای در ساخت روستایی هند ایجاد نکرد. در مقررات این برنامه، از مسائل واقعی روستاها یعنی کاست و روابط مالکیت و مازاد نیروی کار سخنی به میان نیامده بود. برنامه ارضی نهرو شکست خورد چون حیف و میل مازاد به شیوه قبل ادامه یافت، دولت نتوانست برای انتقال مواد غذایی از روستاها به شهر، بازاری در سطح ملی ایجاد کند، تسلط الیگارش‌های محلی در روستاها دهقان را به این وا می‌داشت که چندان علاقه‌ای به بهبود وضعیت و کاربرد شیوه‌های جدید نشان ندهد (مور، ۱۳۷۵، ص. ۳۴۱)، در برنامه‌های بعدی به ارتقای سطح زندگی مردم به‌ویژه بخش محروم جامعه توجه شد و احساس درگیر شدن، مشارکت همه مردم برای موفقیت برنامه و همچنین رشد سریع اقتصادی حیاتی تشخیص داده شده است. همزمان با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، هند مدل برنامه خود را تغییر داد و برنامه اصلاحات اقتصادی را با سه محور خصوصی‌سازی، آزادی‌سازی اقتصاد و راهیابی به اقتصاد جهانی دنبال کرد. در دوره آخر مورد بررسی، تأکید اصلی سیاست اقتصادی هند بر ارتباط میان رشد سریع اقتصادی و کیفیت زندگی توده‌های مردم و نیز بهبود وضع قشرهای فقیر و حذف نابرابری‌های تاریخی قرار گرفت (جنت، ۲۰۱۰)، برخی از شاخص‌های اقتصادی هند در این دوره‌ها در جدول زیر ملاحظه می‌شود.

جدول شماره ۳. برخی از شاخص‌های اقتصادی هند در دوره‌های مورد بررسی

دوره تاریخی	جمعیت (میلیون)	تولید ناخالص داخلی (سرانه به دلار) (ppp)	نسبت سرمایه‌گذاری از تولید ناخالص داخلی	نسبت تجارت خارجی از تولید ناخالص داخلی
۱۹۶۷-۱۹۸۰	۵۴۸/۱۶	۱۱۹۲	۱۰/۶۶	۱۰/۸۷
۱۹۸۰-۱۹۹۰	۶۸۳/۳۳	۱۵۵۸	۱۰/۹	۱۶/۸۹
۱۹۹۱-۱۹۹۷	۸۴۶/۳۹	۲۰۴۴	۱۱	۲۵/۴۵
۱۹۹۸-۲۰۰۵	۱۰۲۷/۲	۲۷۵۳	۱۱۱/۱	۴۲/۵۶

Economic survey 2-2001. Government of india/Avakov, 2010 & <http://www.worldbank>

دموکراسی هند

ویژگی دموکراسی لیبرال هند، متکی به مجموعه عواملی است که توسعه تاریخی هند را تحت تأثیر قرار داده‌اند. بر این اساس دموکراسی کثرت‌گرایانه هند جریان‌ی تدریجی بوده که عوامل داخلی و خارجی در آن تأثیر داشتند. از چند قرن پیش از ورود کمپانی هند شرقی، پیوند میان کاست، دین و تبار مبنای سلسله‌مراتب اجتماعی را تشکیل می‌داد. همین امر سبب شد که هند پیش از استعمار از ثبات اجتماعی برخوردار باشد و مبنای بسیج سیاسی را به وجود آورد تا بعد از استقلال هند نیز دوام داشته باشد. استعمار انگلیس در دوران استعمار هند ساختارهایی را ایجاد کرد که نتیجه این ساختارسازی پس از استقلال به نفع کشور هند تمام شد. این ساختارها لازم اما کافی نبودند. بعد از استقلال هند، بورژوازی ملی هند در پیوند با کشاورزان در مقابل اشرافیت زمین‌دار قرار گرفت. اشرافیت هند در پیوند با استعمار مانع اصلی توسعه هند بوده و به دلایل گوناگون حاضر به بالا بردن بهره‌وری در سطح کشت نبود و بیشتر به غارت کشاورزان با حمایت استعمارگران فکر می‌کرد. استقلال، فرصت تعامل دولت متکی به سرمایه‌داری ملی و اقشار فرودست و به‌ویژه کشاورزان را فراهم آورد که زمینه این تعامل منجر به انباشت در بخش کشاورزی و فراهم شدن زمینه صنعتی‌شدن جامعه شد (مور، ۱۳۷۵).

توسعه سیاسی هند حاکی از این است که دموکراسی می‌تواند از تلفیق عناصر

سنتی و مدرن به دست آید، عناصری که نظام سیاسی را به تدریج از اشکال سنتی صنف‌گرایی^۱ به سمت اشکال مدرن آن سوق داده بدون آنکه یک مرحله میانی مشخصی از فردگرایی در آن دیده شود، در این فرایند تلفیق، کاست‌ها نقش مهمی داشته‌اند. انجمن‌های کاستی نقش مهمی در موفقیت دموکراسی سیاسی هند و ایجاد ارتباط متقابل آنها با احزاب (به‌ویژه حزب ملی کنگره هند) و کمک به از بین بردن قوانین مقوم نابرابری‌ها و ایجاد چالش در الگوهای تحرک عمودی سیاسی داشته‌اند (نایار، ۱۹۹۸).

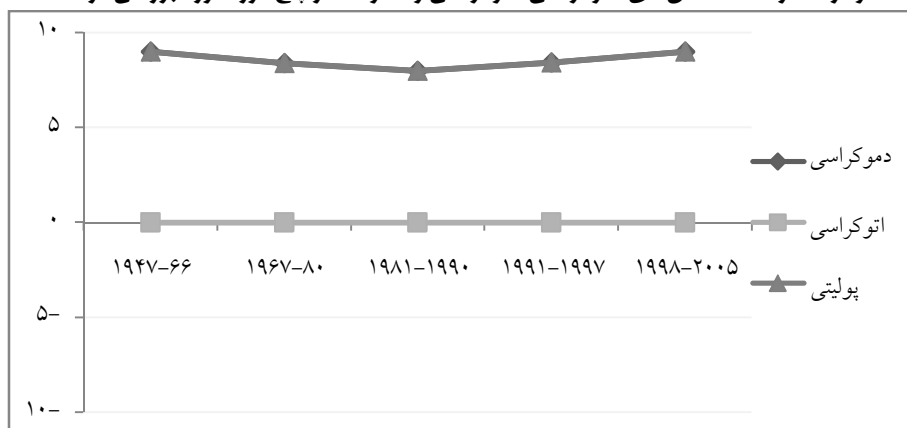
اندیشمندان هند بر بازگشت به خویشن خود، و تسامح و مدارای فرهنگی هند تکیه کردند و تنوع آرا و اندیشه‌ها و تکثر جریان‌ها را هماهنگ با روحیه هندی بازخوانی کردند؛ به عبارتی شرایط فرهنگی - فکری متسامح هندی، دولت بورژوازی ملی دموکرات طرفدار توسعه و وجود طبقات اجتماعی - مذهبی متنوع امکان همراهی توسعه اقتصادی با دموکراسی را هموار کرده است. همراهی سه عامل فرهنگ، ساختار و قدرت سیاسی جامعه را در جهت دموکراسی قرار داد. در هند مستقل، دموکراسی (سیاسی) مقدم بر صنعتی‌شدن، سرمایه‌داری و توسعه بود. نکته مهم این است که پیدایش دموکراسی در هند برخلاف سایر کشورها (به‌ویژه اروپا) نه واکنشی در برابر یک دولت استبدادی و نه تحقق یک مفهوم فردگرا از جامعه است. در حقیقت حتی یک نتیجه مشهود از یک جنبش ناسیونالیستی نیز نیست. مبارزه برای به دست آوردن استقلال بیشتر از اینکه کسب آزادی برای افراد باشد، درخواست یک فضای مستقل و آزاد برای یک ملت بود. ویژگی منحصر به فرد دموکراسی هند تأمین حق رأی و شرکت در انتخابات عمومی در یک جامعه مبتنی بر نظام زمینداری و با انسجام ضعیف نیروهای طبقاتی بود. در این میان نقش دولت به عنوان میانجی حل تضاد بین دموکراسی سیاسی و دموکراسی اقتصادی بود. حکومت هند را بزرگ‌ترین دموکراسی جهان می‌نامند. وجود چند صد حزب سیاسی در سه گروه ملی، منطقه‌ای، ایالتی و

محلی در هند حاکی از فعال بودن عرصه رقابت سیاسی در هند است (اممن، ۱۳۸۶؛ آواستی، ۱۳۸۷؛ جمشیدی، ۱۳۷۹).

هم‌زمان با اوج‌گیری ملی‌گرایی هندو در ۱۹۸۹، نهضت طبقات محروم (دالیت) نیز تشدید شد. این حرکت موجب شد ملی‌گرایی هندو که یکی از رسالت‌هایش دفاع از حرمت طبقات است فاقد کارایی در خور انتظار شود (جمشیدی بروجردی، ۱۳۷۹، ص. ۱۴۹)، این نهضت خواهان برخورداری از کلیه امتیازهای اجتماعی و سیاسی جامعه و در هم شکستن قداست تفکر طبقاتی است که هم‌اکنون یکی از چالش‌های اصلی دموکراسی هند است (جمشیدی بروجردی، ۱۳۷۹، ص. ۱۷۴)، پیشرفت تاریخی که در فدرالیسم هندوستان در سال ۱۹۹۶ صورت پذیرفت، تشکیل دولت‌های ائتلافی بود که توسط احزاب منطقه‌ای مورد حمایت قرار گرفته و به قدرت رسیدند.

نمودار شماره ۲، شاخص‌های دموکراسی، اتوکراسی و حکومت (تفریق اتوکراسی از دموکراسی) را طی پنج دوره مورد بررسی در هند، نشان می‌دهد. این شاخص‌ها توسط مؤسسه پولیتی در بیش از دو قرن در کشورهای جهان به دست آمده است. چنانچه ملاحظه می‌شود به جز دوره ۱۹۶۷ تا ۱۹۸۰ که به دلیل اعلام وضعیت فوق‌العاده از سوی نخست‌وزیر و ایجاد محدودیت در آزادی ایالات در دوره ایندیرا و راجیو گاندی، کاستی‌های اندکی در شاخص دموکراسی ایجاد شد، در سایر دوره‌های پس از استقلال هند نمره‌ای نزدیک به حداکثر مقیاس (۱۰+) را داشته است. این امر حاکی از موفقیت قابل توجه هند در حفظ فضای رقابتی و تکثرگرایی سیاسی و فرهنگی است. تعداد قابل توجه احزاب و تحولات قدرت در بین احزاب حاکی از حساسیت جامعه به عملکرد احزاب در اداره امور سیاسی کشور است.

نمودار شماره ۲. شاخص‌های دموکراسی، اتوکراسی و حکومت در پنج دوره مورد بررسی در هند



منبع: میانگین محاسبه‌شده (توسط نگارنده) در هر دوره بر اساس شاخص‌های: 1800-2007, polity IV

روابط دولت و جامعه در هند

بر اساس فرضیه برگرفته شده از مدل نظری ترکیب، قدرت دولت و جامعه شرط کافی کاهش تبعیض‌های اجتماعی است. در این نوشتار قدرت دولت، ترکیبی از اندازه دولت و وابستگی آن به فروش مواد اولیه لحاظ شده است. استقلال دولت از جامعه مدنی برای توسعه کافی نیست و شرط دیگر لازم، استقلال جامعه مدنی از دولت است که این استقلال از طریق دموکراتیزه شدن دولت حاصل می‌شود. قدرت جامعه و میزان تأثیرگذاری جامعه بر دولت با نسبت مالیات از کل درآمدهای دولت، قوت جامعه مدنی و شاخص ترکیبی توسعه انسانی، مورد واریسی قرار گرفت.

در هند معنای جامعه مدنی به طور وسیعی دربارہ بروز جنبش‌های مردمی علیه دولت به کار رفته است. این جنبش‌ها با چیزی ارتباط دارد که کوهلی^۱ آن را بحران حکمرانی خوانده است. بحران حکمرانی از یک سو معلول کاهش پایبندی رهبران به محدودیت‌های نهادی قدرت شخصی، و از سوی دیگر معلول تقاضاهای فزاینده گروه‌های اجتماعی گوناگونی است که سیاسی شده‌اند. بحران حکمرانی در جامعه هند

1. Kohli

معلول ظهور گروه‌های متقاضی جدیدی است که بیشترین فشار را بر نظام سیاسی وارد می‌سازند. از اواخر دهه ۸۰، وجه غالب سیاست هند، جنبش‌های جدید اجتماعی زنان، دالیت‌ها، کاست‌های پایین، دهقانان، کشاورزان، قبایل و مبارزه‌های قومی بوده‌اند (کوهلی، ۱۹۹۱).

جنبش‌های جدید در هند واکنشی به نارضایتی از نوگرایی‌های صورت‌گرفته در هند و منابع اصلی این نارضایتی، توسعه اقتصادی برنامه‌ای و عدم موفقیت در اجرای تعهدات قانون اساسی مبنی بر استقرار برابری و عدالت اجتماعی است. نارضایتی‌ها از نوگرایی عبارت است از شکست در محو بنیان سلسله‌مراتبی در جامعه سنتی هند و اصرار بر هویت‌های غیرطبقه‌ای. جنبش‌های اجتماعی جدید در هند یکی از عناصر مؤثر در جامعه مدنی است که به معضل نابرابری و حفظ و احیای هویت ملت‌ها پراخته است. نمونه‌هایی از نارضایتی‌ها از اقدامات نوگرایانه در کشاورزی، جابه‌جایی نیروی کار به وسیله تکنولوژی جدید و ایجاد بیکاری گسترده، زیر آب رفتن زمین‌های کشاورزی با ساخت سدهای بزرگ، به‌کارگیری بیش از اندازه کودهای شیمیایی و بی‌رمق شدن زمین‌های کشاورزی، نمونه‌هایی از اعتراض‌های دانشجویی جنبش‌های هوادار محیط زیست بوده است (اممن، ۱۳۸۶).

البته منابع نوگرایی در جوامع مختلف، یکسان نیست. پیچیدگی مشاغل و تقسیم کار در اروپا به وسیله صنعتی‌شدن و تفاوت ساختاری پدید آمد. اما در آسیای جنوبی تقسیم کار پیچیده‌ای وجود داشت که برخاسته از نظام کاستی پیش از صنعتی‌شدن بود. هر شغلی در هند ماقبل مدرن در دست گروه متخصص و موروثی است اما تفاوت ساختاری منجر به فردگرایی نشد و در مقابل موجب همبستگی بر مبنای مشاغل کاستی شد. به عبارتی تمایز ساختاری حاصل نوگرایی و صنعتی‌شدن در غرب، جمع‌گرایی سنتی را نابود و تفاوت ساختاری در جنوب آسیا، جمع‌گرایی سنتی را تقویت کرد. در

۱. اقدامات نوگرایانه در کشاورزی هند دارای دو بُعد بود، رهایی از فئودالیسم از طریق اصلاحات ارضی و توسعه کشاورزی از طریق انقلاب سبز

اروپا از خودبیبگانگی فردی و در جنوب آسیا از خودبیبگانگی جمعی رواج دارد. دین در هند عاملی اساسی در بسیج سیاسی شده و هویت‌های کاستی برای احزاب سیاسی و جریان انتخابات بسیار مهم تلقی می‌شوند. این امر به دلیل کاهش احزاب سیاسی ملی و منطقه‌ای شدن سیاست است (اممن، ۱۳۸۶، ص. ۱۶۸).

شاخص‌های توسعه انسانی در هند از ۰/۴۲ در دهه ۸۰ به ۰/۵۹ در سال ۲۰۰۵ رسید و در بین کشورهای جهان، در جایگاه صد و سی و چهارم قرار می‌گیرد (www.undp.org). از اواخر دهه نود توجه به ارتقای کیفیت زندگی، هدف اصلی سیاست‌گذاری توسعه در هند بوده و توجه به عملکرد دولت‌های محلی تحت تأثیر الزامات مدنی^۱ رو به گسترش بوده است.

همچنین قدرت دولت که با مقایسه نسبت مداخله دولت در اقتصاد (سهم مخارج مصرفی دولت از تولید ناخالص داخلی) برآورد شده، نشان می‌دهد روند مصرف دولت از ۸/۲ درصد در ابتدای دوره به ۱۱/۹ درصد افزایش یافته است. بر اساس داده‌های مؤسسه منابع جهانی، میانگین تعداد سازمان‌های غیردولتی بین‌المللی در دهه ۹۰ در هند ۲۱۵۰ بوده که این میزان در ۲۰۰۵-۲۰۰۰ به ۳۰۹۴ افزایش یافته است (www.wri.org).

جدول شماره ۴. درصد مخارج مصرفی دولت‌های هند از تولید ناخالص داخلی به مالیات، در پنج دوره

دوره	۱۹۴۷-۱۹۶۶	۱۹۶۷-۱۹۸۰	۱۹۸۰-۱۹۹۰	۱۹۹۱-۱۹۹۷	۱۹۹۸-۲۰۰۵
درصد مخارج مصرفی دولت از GDP	۸/۲	۹/۴	۱۱/۳	۱۱/۳	۱۱/۹

نابرابری درآمد و منزلت در هند

می‌توان گفت عملکرد دولت هند در ریشه‌کن ساختن فقر نه آنقدر فوق‌العاده و چشمگیر و نه‌چندان بی‌اهمیت و ناچیز است. برخی معتقدند ناکامی اقتصاد هند و سایر کشورهای مشابه در ریشه‌کن ساختن فقر، به ساختار سیاسی دموکراتیک آنها برمی‌گردد و ربطی به خود دموکراسی ندارد. یکی از تضادهای اصلی که عمل دموکراتیک در هند

1. Civic Engagement

با آن روبه‌روست، مبارزه با فساد^۱ در زمینه‌های مختلف مدیریت مدنی و زندگی عمومی است (مایر^۲، ۲۰۰۱). فسادهای شایع باعث فرسایش و تحلیل نهادهای دموکراتیک می‌شود. در واقع اگر کنش‌های رهبران سیاسی، کارمندان دولت، مأموران پلیس، دستگاه قضایی و سایرین از راه‌های غیرقانونی باشد، نهادهای دموکراتیک نمی‌توانند نقش خود را به درستی ایفا کنند. اثر فساد بر کدهای اخلاقی و هنجارهای اجتماعی، متناقض با ارزش‌های دموکراتیک و ایدئال‌های دموکراسی (شامل نیاز به شفافیت و پاسخگویی) است؛ بنابراین نوعی ارتباط دوطرفه بین عمل دموکراسی و ریشه‌کنی فساد وجود دارد. عمل دموکراتیک موجب تضعیف فساد شده و کاهش فساد نیز نقش زیادی در بسط قدرت و کارایی عمل دموکراتیک ایفا می‌کند. در سال ۲۰۰۵ هند در رتبه‌بندی سطح فساد در کشورها و شاخص شفافیت بین‌المللی^۳ در بین ۱۵۹ کشور مورد بررسی تقریباً در موقعیت میانی (رتبه ۸۸) قرار داشته است (جنکینز^۴، ۲۰۰۶).

عموماً در دموکراسی‌ها تمایل به استفاده از روش‌های مستقیم مبارزه با فقر نظیر اعطای یارانه و کمک‌های نقدی و غیرنقدی وجود دارد که این روش در بلندمدت نسبت به روش‌های غیرمستقیم که موجب رشد سریع اقتصادی می‌شود، ناکارآمد بوده است. این روش کاملاً در مورد هند صدق می‌کند، زیرا دولت‌های هند به واسطه در پیش گرفتن این سیاست، کسری بودجه‌های کمرشکنی را تا به حال به اقتصاد کشور تحمیل کرده‌اند. برای مثال بیشتر کشاورزان هندی آب، برق، کودهای شیمیایی و سوخت را یا به صورت مجانی و یا یارانه‌دار دریافت می‌کنند، درحالی‌که مقدار اندکی از بودجه عمومی کشور صرف بهبود زیرساخت‌ها می‌شود. علاوه بر این، بیشتر سیاست‌مداران هندی هنگام مبارزات انتخاباتی شعارهای تبلیغاتی رنگارنگی داده اما در عمل به‌ندرت کاری در این باره انجام می‌دهند.

-
1. Corruption
 2. Mayer
 3. Transparency International (2005)
 4. Jenkins

در درجه دوم نیز باید توجه داشت که فقدان همسانی فرهنگی و دینی در هند به صورت عام و در بین فقراى هندى به صورت خاص، سبب شده فقراى هندى به جای قرار گرفتن در یک طبقه اقتصادی مشخص، بیشتر مایل به حاشیه‌گزینی بوده و هویت مذهبی و قومی را بر هر چیز دیگر ترجیح دهند. به عبارتی تکثر مذهبی و قومی و رسوخ باورهای مبتنی بر نظام کاستی چهره فقر در هند را کاملاً متمایز کرده است.

در بررسی سیاست‌های عدالت‌محور دولت هند و در نحوه پیوند میان توسعه و دموکراسی در شصت سال اخیر، پنج مرحله قابل تشخیص است. در دوره نخست، محور سیاست‌ها ملی‌گرایی و توسعه بود. نه تنها وفاق بر سر اتخاذ یک استراتژی برای توسعه اقتصادی بلکه وفاق سیاسی در مورد کاری که انجام می‌شود وجود داشت. این امر تا اندازه‌ای به مشروعیت ناسیونالیسم که بر وحدت تأکید داشت مرتبط بود و تا اندازه‌ای نیز برخاسته از ماهیت حزب کنگره بود که یک ائتلاف مرکب از منافع را به نمایش می‌گذاشت. حتی اگر نابرابری‌های اقتصادی مشکل‌ساز می‌بودند، باز هم توزیع مجدد دارایی‌ها به نظر مطلوب نمی‌آمد چراکه چنین امری برای انباشت سرمایه و پس‌اندازها زیان‌آور بود (نایار، ۱۹۹۸). هند پس از استقلال ناگزیر بود که به افزایش رشد تولید و بهبود ظرفیت اقتصادی توجه کند زیرا برای توزیع مجدد چیزی جز فقر را در اختیار نداشت. برنامه‌های پنج‌ساله اقتصادی با این رویکرد تنظیم شد. از زمان استقلال، هدف برنامه‌های پنج‌ساله نیل به عدلت اجتماعی بود. اقداماتی که در این راستا انجام شد، شامل اصلاحات ارضی برای محو استثمار کشاورزان و تأمین امنیت اجاره‌داران زمین، تشویق اعتبار و بازاریابی تعاونی و ایجاد مؤسسه‌های توسعه جامعه‌ای و شورای پنج‌نفره «پانچایاتی راج» برای بالا بردن سطح رفاه روستایی و مشارکت مردم در فعالیت‌های توسعه بود. در نتیجه اصلاحات ارضی زمین‌داران فئودال قدرت اقتصادی و موقعیت اجتماعی خود را از دست داده و جای خود را به جماعت دهقانان ثروتمند (کشاورزان سرمایه‌دار) دادند. آنها نیز از امتیازات قوانین اصلاحات ارضی، برنامه توسعه اجتماعی، نظام پانچایاتی راج و شبکه تعاونی‌ها سود بردند. نتیجه مهم

اصلاحات ارضی از بین رفتن نظام اربابی غایب بود (سارما، ۱۳۷۰، ص. ۱۲). در زمینه کاستن از نابرابری‌های منزلتی از سال ۱۹۵۰، دولت هند امتیازاتی را برای طبقات پایین و قبایل عقب‌مانده (مندرج در پیوست قانون اساسی) در تشکیلات قانون‌گذاری و استخدام در بخش‌های دولتی و مؤسسه‌های آموزشی در نظر گرفت (سهمیه‌بندی تحصیلی و شغلی)، قانون اساسی هند به طور رسمی در سال ۱۹۵۵ «نجنس بودن» را مردود دانست. سیاست‌های تخصیص سهمیه^۱ یا تبعیض مثبت توسط دولت از دهه ۵۰ تغییراتی را در خانوارها ایجاد کرده و توانسته برای بخش کمی از کاست‌ها بهبود استاندارد زندگی و تحصیل را فراهم نموده و برای بخش زیادتری از آنان امکان ورود در عرصه سیاسی را فراهم سازد. از اواخر دهه ۱۹۸۰ تعداد بسیاری از افراد مربوط به طبقات و قبایل عقب‌مانده، زیر سایه سیاست‌های حمایتی دولت قرار گرفته‌اند (نایار، ۱۹۹۸).

شواهد حاکی از افزایش ناگهانی فقر در طول دهه ۱۹۶۰ بود. پیروی از منطق بازار و طرد افراد بدون دارایی از بازار، سبب بالا گرفتن بحران فقر در اواسط دهه ۱۹۶۰ شد. خشکسالی‌های پی‌درپی، ورود مواد غذایی از ایالات متحده و پایین آمدن ارزش روپیه در ۱۹۶۶، موجب تشدید وابستگی و کاهش نرخ پس‌اندازها و سرمایه‌گذاری‌ها شد (نایار، ۱۹۹۸، ص. ۳۱-۲۴).

دوره دوم (۱۹۹۰-۱۹۶۷) با عنوان کلی دوره توسعه و دموکراسی تعبیر می‌شود. در این دوره، دولت به اتحاد طبقه سرمایه‌دار، زمین‌دار و نخبگان تحصیل‌کرده برای ایجاد سازگاری بین سیاست و اقتصاد، نیاز داشت. هدف تلفیقی ایجاد سرمایه‌داری صنعتی و دموکراسی سیاسی ابزاری برای ایجاد سازگاری بین اقتصاد و سیاست شد. مشخصه این استراتژی توسعه، دیدگاه بلندمدت آن است و در آن نگاهی هرچند ناکامل به آینده اقتصادی، سیاسی و اجتماعی شد. در بخش اقتصادی، ایده ریشه‌کنی فقر و قرار دادن کشور در مسیر صنعتی شدن مطرح شد و در بخش سیاسی هم این اندیشه وجود داشت

که از دموکراسی برای ایجاد برابری در کشور استفاده شود. در بخش اجتماعی نیز امید محو نظام کاستی با انجام تبعیض مثبت وجود داشت و اینکه سکولاریسم بتواند هویت‌های دینی را کنار زده و مدرنیزاسیون اهمیت تفاوت‌های زبانی را کاهش دهد.

این دوره به دو زیر دوره تقسیم می‌شود: دوره ۸۰-۱۹۶۷ که سیاست پذیرش دولت، مطالبات دهقانان سرمایه‌دار و فقرا را مورد توجه قرار داد و پیامد آن در اقتصاد انقلاب سبز (خودکفایی در تولید غلات) و طرح‌ریزی برنامه‌های کاهش فقر در مقیاس خیلی کم بود. در حوزه سیاست، پیامدها شامل سه وجه بود. انجام تلاشی آگاهانه برای به همکاری پذیرفتن جماعت دهقانان ثروتمند در ائتلاف‌های رایج و حتی گاهی در حزب کنگره، ایجاد اختلاف عقیده و ناحیه‌گرایی در حزب کنگره با استفاده از استراتژی «تفرقه بیانداز و حکومت کن» و استفاده از نطق‌های مردم‌پسند برای جلب مردم و طرح شعار «محو فقر» ایندیرا گاندی، اما به دنبال بحران اقتصادی، بحرانی نیز در عرصه دموکراتیک بروز کرد ولی پس از دو سال به دلیل استحکام پایه‌های دموکراسی، وضعیت به حالت قبل بازگشت. در دوره دوم ۱۹۹۰-۱۹۸۰ در حوزه اقتصاد، رشد سریع، تورم متعادل و ترویج برنامه‌های ضد فقر و در حوزه سیاست، اضطراب وجود دموکراسی برای انتخابات رخ داد. در این دوره تضاد میان ثروتمند و فقیر به تضاد میان مرکز و ایالت‌ها مبدل شد و اختلاف عقیده در دموکراسی به صورت جنبش‌های منطقه‌ای درآمد و منجر به ظهور ستیزه‌جویی و درگیری در ایالات پنجاب، آسام و کشمیر و تشدید تنش میان اقتصاد بازار و سیاست‌های دموکراتیک شد^۱ (نایار، ۱۹۹۸).

در دوره چهارم، برنامه آزادسازی اقتصادی پیگیری شد که اهداف اصلی آن محدود شدن دخالت دولت در بازارها، آزادسازی تجارت و اصلاح قوانین تحدیدکننده

۱. لازم به ذکر است ماهیت این جنبش‌ها متفاوت است بعضی از این جریان‌ها تنها سیاسی است (همانند مسئله آسام که افراد قبایلی خواهان آن هستند)، بعضی از آنها سیاسی مذهبی است (مانند جریان‌های معبد طلایی پنجاب) اما مسئله کشمیر، هم دینی و هم سیاسی در خود کشور هند و هم فراملی است و یک مسئله خاص بین هند و پاکستان است.

سرمایه‌گذاری، اصلاح نظام مالیاتی و غیره بود. این اقدامات شاخص‌های اقتصاد کلان را به میزان زیادی بهبود داد، اما در زمینه منافع رشد و برابری، داده‌ها بیانگر آن بود که ذی‌نفعان اصلی اصلاحات، دو دهک (طبقات متوسط و بالا) جمعیت و در حدود ۲۸ میلیون خانوار و یا ۱۵۰ میلیون نفر می‌شود و در پایین‌ترین قسمت دهک سوم و وسط دهک چهارم میزان سهم مصرفی افراد در نواحی شهری و روستایی به طرز مشخصی رو به بدتر شدن رفته است. لذا برنامه‌های حمایتی کاهش فقر و توانمندسازی زیادی اجرا شد که نتایج آن چندان رضایت‌بخش نبود (نایار، ۱۹۹۸).

در دوره پنجم (۲۰۰۵-۱۹۹۸) سیاست آزادسازی ادامه یافت و یکی از نتایج آن بازکردن دروازه‌ها بر روی سرمایه‌های خارجی و تشکیل طبقه متوسط بزرگ بود. در پایان سال ۱۹۹۹ جمعیت طبقه متوسط هندوستان، به حدود ۲۵۰ میلیون نفر رسید (بهالا، ۲۰۰۶)، در این جامعه، ارزیابی «فرصت‌های زندگی» عامل مهمی برای ارزیابی فقر است. بررسی توزیع درآمدها در هند نشان می‌دهد که کاهش نابرابری پیشرفت داشته است. آموزش و مراقبت‌های بهداشتی می‌تواند به عنوان معیار موفقیت و بهبود فرصت‌های زندگی باشد. در جامعه کشاورزی هند، دسترسی به زمین نیز به عنوان فرصت مهمی در بهبود زندگی تلقی می‌شود.

یکی از آشکارترین منابع فقر و نابرابری در هند و مشکل اصلی جامعه هند که پس از گذشت بیش از ۵۰ سال از استقلال هنوز وجود دارد، تبعیض ماندگاری است که در خانواده‌های کاست‌ها و قبایل وجود دارد. هنوز نیز نابرابری قابل توجهی بین طبقات بالا و کاست‌های عقب‌مانده، و دالیت‌ها وجود دارد. شکاف بین استاندارد سطح بالای زندگی طبقه بالا و برهمن در ایالت جنوب شرقی آندراپرادش با کاست‌های برنامه‌ریزی‌شده بیش از ۱۳ برابر است. این نسبت در ایالت شمالی اوتپرادش (بزرگ‌ترین ایالت هند) ۷/۶ کمتر است (برینان و دیگران، ۲۰۰۶، ص. ۱۶۱).

1. Bhalla

2. Brennan et. al

رابطه میان سیستم طبقاتی و فرایندهای دموکراتیک در هند از دو مسیر قابل مشاهده است: نخست اینکه فرایندهای دموکراتیک موجب سیاسی شدن سیستم طبقات شده و به دنبال سیاسی شدن طبقات، فرایندهای دموکراتیک بر آنها مسلط می‌شوند. سیستم طبقاتی هند همچنین از قطبی شدن ایدئولوژیک احزاب سیاسی در جامعه جلوگیری می‌کند. یکی از ویژگی‌های موجود در تمام احزاب بزرگ در هندوستان، ایجاد تضاد و منازعه میان بخش‌های مختلف جامعه با یکدیگر است (اختلاط طبقات و ایدئولوژی احزاب). پیش‌بینی شده که روند کاهش فقر و نابرابری‌ها و گسترش طبقه متوسط ادامه داشته اما چالش‌های نابرابری‌های ناحیه‌ای، رسوبات اعتقادی نظام کاستی و کاهش فقر و افزایش فرصت‌های شغلی به‌رغم تداوم ساختارهای دموکراتیک، هنوز پیش روی جامعه هند قرار دارد.

تحلیل فازی دوره‌های تاریخی هند در مجموعه شروط علی و نتیجه

در این بخش جهت واری فریضیات مرتبط با شرایط علی نابرابری‌های درآمد و منزلت، علاوه بر تحلیل شواهد تاریخی در دوره‌های مورد بررسی، نمرات فازی شرایط علی و نتیجه در هر دوره تاریخی محاسبه شد. لازم به ذکر است که نمرات فازی در هر دوره تاریخی توسط نرم‌افزار فازی و با استناد به نقاط سه گانه معرفی شده به آن توسط کاربر مشخص شده است. بررسی توزیع نمرات فازی و شاخص‌های ضرورت و کفایت شرایط علی توسعه اقتصادی، دموکراسی و قدرت جامعه با برابری درآمدی و منزلتی و قوت دولت و وابستگی با نابرابری درآمدی و منزلتی نشان می‌دهد در پنج دوره مورد بررسی در هند، توسعه اقتصادی شرط کافی برابری درآمدی و منزلتی تلقی می‌شود. دموکراسی در پنج دوره مورد بررسی در هند هم برای برابری منزلتی و هم برابری درآمدی شرط لازم می‌باشد.

بررسی شرط علی قدرت جامعه موید آن است که جامعه قدرتمند و فعال بودن عرصه عمومی شرط لازم برابری منزلتی و شرط کافی برابری درآمدی است. شرط علی وابستگی به نظام جهانی دال بر آن است که وابستگی دولت شرط کافی نابرابری منزلتی

و درآمدی است. شرط علی قدرت دولت (که با نسبت مخارج مصرفی دولت از تولید ناخالص داخلی برآورد شد) نیز دال بر آن است که قدرت دولت شرط کافی نابرابری منزلت و درآمد است.

جدول شماره ۵. ضریب سازگاری شرط لازم یا کافی

برابری درآمد		برابری منزلت		
سازگاری شرط کافی ^۲	سازگاری شرط لازم ^۳	سازگاری شرط کافی ^۲	سازگاری شرط لازم ^۱	
۱	۰/۱	۰/۹۵	۰/۸۵	توسعه اقتصادی
۰/۴۸	۱	۰/۰۵	۱	دموکراسی
۰/۹۷	۰/۵۵	۰/۲	۱	قدرت جامعه
۱	۰/۹	۱	۰/۵۲	وابستگی (نابرابری)
۱	۰/۰۹	۱	۰/۰۵	قدرت دولت (نابرابری)

بحث و نتیجه گیری

با استناد به نتایج تحلیل فازی، شرایط علی نابرابری اجتماعی در دوره‌های تاریخی هند، تلفیق رویکردهای نوسازی و دولت توسعه‌گرا در تحقق برابری درآمد و منزلت دارای قوت بیشتری است. بهبود ظرفیت اقتصادی در بستر جامعه مدنی فعال و دولت برخوردار از توان لازم، شرط کافی ایجاد برابری در فرصت‌ها تلقی می‌شود. این نتیجه در بطن خود اشاره به این دارد که توجه به خواست‌های جامعه مدنی و وابستگی دولت‌ها به جامعه، یکی از ارکان اصلی رفع تبعیض‌های اجتماعی است؛ لذا می‌توان ادعا کرد ترکیب توسعه اقتصادی، دولت قدرتمند و با عزم توسعه که بستر ایجاد ظرفیت‌های نهادمند رقابت سیاسی و برابری قدرت و جامعه مدنی فعال را فراهم نماید،

۱. Necessity: شاخص سازگاری شرط لازم نشان می‌دهد نتیجه تا چه میزان در مجموعه شرط لازم قرار داشته و تا چه حد خارج از آن است. اگر نتیجه بزرگ‌تر از ۰/۷۵ باشد، در حد قابل قبول است (ریگین، ۲۰۰۸، ص. ۵۳) و شاخص سازگاری شرط کافی نیز زیرمجموعه بودن شرط از نتیجه (شرط کافی) را نشان می‌دهد.

2. Sufficiency

3. Necessity

4. Sufficiency

شرط کافی کاستن از تبعیض‌های اجتماعی و تحقق برابری فرصت‌های دسترسی به منابع درآمدی و منزلت اجتماعی خواهد بود. این امر در جامعه هند خود را در قالب ضعف حکمرانی خوب و عمل دموکراتیک نشان می‌دهد. رسوخ نظام کاستی در باورهای فرهنگی و ممزوج شدن تعلقات کاستی، دینی، زبانی با سیاست‌های توزیعی و اصلاحی، شرایطی را در هند پدید آورده که از آن به سنتی‌کردن^۱ سیاست دموکراتیک در حال نوسازی تعبیر شده است (شارما^۲، ۱۹۹۹). ظهور جنبش‌های جدید اجتماعی در هند و طرح مطالبات برابری جویانه (دالیت‌ها، زنان و غیره) حاکی از آن است که باورهای هزاران‌ساله نظام کاستی به‌رغم سختی و مقاومت آن در برابر تغییرات، در حال ضعیف‌شدن است و این مهم مدیون تداوم نظام دموکراتیک هند و نقش آن در تقویت جامعه مدنی است. به عبارتی انتظار می‌رود مسیری را که هند در جهت ورود به عرصه اقتصاد جهانی و تقویت ظرفیت اقتصادی خود برگزیده، بتواند از طریق افزایش نسبت طبقه متوسط، به تدریج نظام منزلتی پیشین را دگرگون کند و تقویت عمل دموکراتیک و حکمرانی خوب در این راستا به تدریج باورهای فرهنگی مبنی بر پذیرش نابرابری را نسبت به گذشته سست نماید.

ضعف هند در تراز کردن رشد اقتصادی با توزیع مجدد را می‌توان در اختلاف‌های فرهنگی و دینی در زندگی اجتماعی مردم هند و در عین حال ضعف ساختارهای ایالتی آن دانست. اگرچه هند از نعمت جامعه مدنی فعال و مبتنی بر پیوندهای قوی برخوردار است اما نظام کاستی و اختلاف‌های گروهی، منطقه‌ای و قومی باعث می‌شوند که جلوی توسعه شبکه‌های فرعی روابط متقابل مدنی گرفته شود، در حالی که این شبکه‌ها برای تولید و انباشت منافع، همکاری مؤثر و عملکرد صحیح حکومت ضروری هستند. به‌رغم وجود نهادهای پُرسابقه دموکراتیک در هند و تجربه نسبتاً طولانی که هند در این زمینه داراست، مشارکت سیاسی (به‌ویژه رأی‌گیری) در این جامعه نه بر اساس تئوری

1. Traditionalisation

2. Sharma

لیبرالی انتخاب فردی که بیشتر عملی جمعی است. دولت مرکزی هند از جهت تحمیل قوانین کمرشکن بر بخش خصوصی قوی و از نظر عدم مقاومت در برابر فشارهای گروه‌های ذی‌نفع، دولتی ضعیفی به شمار می‌رود و این ضعف مانع اجرای سیاست‌های منسجم توسعه‌ای است. وضعیت حکومت ائتلافی و کثرت‌گرایانه توانایی دولت را برای انباشت منافع، مرتبط کردن گروه‌های کارکردی و ایجاد واحدهای ثابتی که عضویت وابسته سیاسی داشته باشند و سیاست را معرفی کنند، بسیار مختل می‌کند. از اواسط دهه ۱۹۶۰ چندپارگی احزاب و عدم نهادینه بودن سیاست، ضررهای زیادی به هند وارد آورده و بحران‌های زیادی در اداره کشور ایجاد کرده است. نبود اشکال نهادینه‌شده میانجی‌گری سیاسی بین دولت و جامعه مدنی، موانع ساختاری چندی را برای همکاری در میان طبقات کاست و بین گروه‌های اجتماعی به وجود آورد و دولت به جای آنکه حلال مشکلات و تضادها باشد، منبع ایجاد تضاد شده بود.

جنبش‌های اجتماعی جدید در هند نیز یکی از عناصر مؤثر در جامعه مدنی است که به معضل نابرابری و احیای هویت ملت‌ها پرداخته است. این جنبش‌ها واکنشی به ناخشنودی از نوگرایی در هند بوده و منابع این نارضایتی‌ها عدم موفقیت در اجرای تعهدات قانون اساسی مبنی بر استقرار برابری و عدالت اجتماعی است. عمده نارضایتی‌های مسبب جنبش‌های جدید در هند، شکست در محو بنیان سلسله‌مراتبی در جامعه سنتی هند است. به نظر می‌رسد توجه به حکمرانی خوب^۱ و الزامات و پیش‌نیازهای آن در جامعه هند یکی از اقدامات ضروری در فعال کردن جامعه مدنی در مسیر تحقق هدف برابری و کاستن از تبعیض‌های اجتماعی است.

حکمرانی خوب مفهومی فراتر از حکومت^۲ بوده و شامل نهادهای حکومتی و سازوکارهای غیرحکومتی و غیررسمی و رابطه دولت و جامعه است. چهار پیش‌نیاز اصلی حکمرانی خوب عبارتند از: شفاف بودن فرایند به‌کارگیری قانونی نخبگان

1. Good Governance

2. Government

حکومتی، ایجاد تسهیلات برای همه بخش‌های جمعیتی برای حضور متناسب در حکمرانی، نهادینه شدن سازوکار تشویق و تنبیه و اطمینان از حفظ حرمت کسانی که بر آنها حکمرانی می‌شود (اممن، ۱۳۸۶، ص. ۱۵۵)، در مورد شاخص اول در جامعه هند دستگاه‌ها و قوانین مناسبی برای برگزاری انتخابات تعبیه شده اما ضعف انتخابات هند در تأمین منابع مالی آن است که انتخابات هند را به پشتوانه مالی شرکت‌های خصوصی در بازار بدل کرده و اتحاد بین نیروهای حکومتی و بازار یکی از مکان‌های فسادانگیز در هند است. در مورد بند دوم، باید گفت تبعیض‌های زیادی نسبت به زنان، اقلیت‌های مذهبی و همچنین گروه‌هایی وجود دارد که در معرض تبعیض حمایت‌شده قرار دارند، به طوری که «زنان با ۵۰ درصد جمعیت، ۷ درصد، مسلمانان با ۱۲ درصد جمعیت، ۲/۱ درصد و سایر طبقات عقب‌مانده با ۶۰ درصد جمعیت تنها ۲ درصد خدمات اداری هند را به عهده دارند و در مقابل برهمن‌ها با ۵ تا ۷ درصد جمعیت، ۳۳/۷ درصد خدمات اداری هند را در اختیار دارند» (اممن، ۱۳۸۶، ص. ۱۵۸)، در مورد الزام دیگر حکمرانی خوب یعنی حفظ حرمت تابعین توسط حکمرانان، موفقیت برنامه‌های تبعیضی مثبت برای کاست‌ها و قبایل برنامه‌ریزی‌شده و سایر طبقات عقب‌افتاده و زنان، مستلزم تغییرات فرهنگی و تغییر ارزش‌های اساسی برای القای حس احترام از زمان کودکی است.

اهداف کلی دستیابی به حکمرانی خوب و در بستر جامعه مدنی فعال شامل، «کاهش تمایزات، به حداقل رساندن تبعیض و حذف ازخودبیگانگی دسته‌جمعی» است. پیامدهای اعتراض‌ها و انتقام‌جویی کاستی که در پی تبعیض‌های شدید علیه دالیت‌ها صورت گرفت^۱ (اممن، ۱۳۸۶، ص. ۱۶۴)، زمینه تقویت ازخودبیگانگی جمعی را فراهم می‌کند. رسوخ اعتقاد به مفاهیمی مانند «خارجی» و «دیگران» (مسلمانان که حدود ۱۲ درصد جامعه هند را تشکیل می‌دهند خطرناک و بیگانه تلقی می‌شوند) در میان هندوها

۱. شدیدترین تبعیض‌ها در منطقه ایالت بیهار اعمال می‌شود به طوری که در نیمه دوم دهه ۹۰ بیش از ۳۰۰ نفر در اعمال بی‌رحمی‌های کاستی در این منطقه کشته شده‌اند.

سبب شده که در واقع جامعه هند فاقد یک وجدان جمعی تلقی شود و تعلقات کاستی و دینی مانع یک واکنش جمعی به تبعیض‌های اعمال‌شده دینی و فرقه‌ای باشد (اممن، ۱۳۸۶، ص. ۱۶۸).

در نهایت می‌توان اذعان داشت دموکراسی هند با تلفیق حکمرانی خوب و توجه به الزامات چندگانه آن و تسهیل فرایندهای کنش دموکراتیک هم از سوی حاکمان و هم جامعه مدنی، مسیر زیادی را تا محو نظام کاستی و کاهش تبعیض‌های اجتماعی در پیش دارد که در این راه افزایش ظرفیت‌های اقتصادی از سوی دیگر می‌تواند با افزایش منابع درآمدی کشور، زمینه‌های کاهش فقر و کاستن از نابرابری‌ها و افزایش شاخص‌های توسعه انسانی را فراهم آورد. لذا آنچه در جامعه هند می‌تواند تعامل بین توسعه و دموکراسی در جهت کاستن از نابرابری‌های منزلتی و درآمدی و شاخص‌های کیفیت زندگی را بهبود بخشد، حکمرانی خوب و ایجاد زمینه‌های تقویت کنش دموکراتیک از سوی جامعه مدنی و نخبگان سیاسی است؛ از سوی دیگر عامل بسیار تأثیرگذار در جامعه هند، تکثر فرهنگی، قومی، زبانی و دینی آن است. رسوخ مدارای دینی، فرهنگی و سیاسی و ارزش‌های شمول‌گرایانه دینی و فرهنگی، از نیازهای اساسی جامعه هند است. از سویی نهادینه‌شدن ارزش‌های دموکراتیک و نهادهای دموکراتیک (جامعه مدنی فعال) و از سوی دیگر رشد روزافزون طبقه متوسط که حاصل بهبود ظرفیت‌های اقتصادی و رشد شتابان اقتصاد در جامعه هند است، از جمله عواملی هستند که تحولات فرهنگی همسو با ارزش‌های برابری‌جویانه را رقم خواهند زد.

منابع و مآخذ

- آواستی، اس اس. (۱۳۸۷). ساختار سیاسی هند. ترجمه محمد آهنی امینه. تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت خارجه.
- ارسن، ی. سوانت و لین، الف. (چاپ دوم ۱۳۸۲). دموکراسی و توسعه: پژوهشی آماری. ترجمه افشین خاکباز. در: لغت ویچ. دموکراسی و توسعه. تهران: طرح نو.
- اسکلار، ر. (۱۳۸۲). به سوی نظریه دموکراسی توسعه‌گرا. ترجمه افشین خاکباز. در: لغت ویچ. دموکراسی و توسعه. تهران: طرح نو.
- اممن، تی. کی. (۱۳۸۶). جنبش‌های اجتماعی جدید (جامعه‌شناسی سیاسی هندی). ترجمه احمد احمدلو. اصفهان: گلبن.
- اوانز، پ. (چاپ دوم ۱۳۸۲). توسعه یا چپاول: نقش دولت در تحول صنعتی. ترجمه عباس مخبر و عباس زند. تهران: طرح نو.
- جمشیدی بروجردی، م. (۱۳۷۹). ملی‌گرایی هندو. تهران: وزارت خارجه مرکز چاپ و انتشارات.
- جنت، الف. (۲۰۱۰). نگاهی به عملکرد تجربه‌های برنامه‌ریزی اقتصادی در جهان. بازیابی در <http://ecoplaning.blogspot.com/blog-post.html۰۶/۲۰۱۰۷/۲۷> از برنامه‌ریزی اقتصادی.
- چلبی، م. (۱۳۷۵). نظم اجتماعی. تهران: نشر نی.
- چلبی، م. و اکبری، ح. (پاییز ۱۳۸۴). «توسعه سیاسی، توسعه اقتصادی و نابرابری اجتماعی مطالعه تطبیقی - طولی» (۲۰۰۰-۱۹۷۰). مجله جامعه‌شناسی ایران. دوره ششم (شماره ۳)، صص ۲۸-۴۶.
- چلبی، م. و عظیمی، غ. (۱۳۸۶). «مطالعه تطبیقی - تاریخی رابطه ساختار سیاسی با توسعه اقتصادی». مجله جامعه‌شناسی ایران. دوره هشتم (شماره ۱). صص ۳-۵۱.
- چلبی، م. (۱۳۸۶-۱۳۸۷). روش تطبیقی کیفی. جزوه درسی دوره دکتری. تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
- ریگین، ج. (۱۳۸۸). روش تطبیقی فراسوی روش‌های کمی و کیفی. ترجمه محمد فاضلی. تهران: آگه.
- سارما، جی. اس. (۱۳۷۰). سیاست کشاورزی در هند رشد همراه با برابری. ترجمه علی سجادی. تهران: مرکز تحقیقات و بررسی مسائل روستایی وزارت جهاد سازندگی.

عبداللهی، م. و ساعی، ع. (پاییز ۱۳۸۴). «تبیین جامعه‌شناختی دموکراتیزاسیون در ایران». مجله جامعه‌شناسی ایران. دوره ششم (شماره ۳)، صص ۲۷-۳.

لفت ویچ، آ. (۱۳۸۵). دولت‌های توسعه‌گرا پیرامون اهمیت سیاست در توسعه. ترجمه جواد افشارکهن. مشهد: مرندیز و نی‌نگار.

مور، ب. (۱۳۷۵). ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی (چاپ دوم)، ترجمه حسین بشیریه. تهران: مرکز نشر دانشگاهی تهران.

هانتینگتون، س. و واینر، م. (۱۳۷۹). درک توسعه سیاسی. ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی. تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.

- Abootalebi, A. R. (2000). *Islam and Democracy State-Society Relations in Developing Countries*. 1994-1980. New York and London: Garland Publishing. inc.
- Adelman, I. A. (1967). *Society, Politics and Economic Development*. Baltimor: John Hopkins University Press.
- Amsden, A. (1989). *Asia's New Giant: Sout Korea and Late Industrialization*. New York: Oxford University Press.
- Avakov, A. V. (2010). *Two Thousand Years of Economic Statistics: World Population, GDP and PPP*. New York: Algora. www.algora.com
- Barro, R. J. (1989). *A Cross-Country study of growth saving and government*. NBER.
- Bernardi, L. and Frasinchi, A. (2005). *Tax system and tax reforms in India*. Working paper in Italy-Department of Public Policy and Public Choice.
- Brennan, L. Mcdonald, J. and Shlomowitz, R. (2006). *Caste. "inequality and the nation-state: The impact of reservation policies in India. 1950-2000"*. *South Asia: Journal of South Asian Studies*. Vol. XXIX. No. 1. pp. 117-160.
- Bery, S. Bosworth, B. and Panagariya, A. (2006). *India policy froum*. 2005-6. New Delhi: Sage.
- Beuningen, C. V. (2007). "Democracy and Development". *Development*. Vol. 50 (1). pp. 50-55.

- Bhalla, S. S. (161, 2006). *Rethinking Indian Growth 1950-2005: Misunderstood or Misjudged?* Presented at the NCAER-NBER conference.
- Beblawi, H. (1987). "The Rentier State in The Arab World. B. a. Luciani". in *The Rentier State*. London: Croom Helm.
- Bollen, K. A. (1985). "Political democracy and the size distribution of income". *American Sociological Review*. 50. pp. 438-57.
- Bradshaw, Y. W. & Huang, J. (1991). "Intensifying Global Dependency: Foreign Debt. Structural Adjustment. and Third World Underdevelopment". *Sociological Quarterly*. 32. pp. 321-342. Center for international comparison of production income and prices university of pennsylvania.
- Cutright, P. (1966). *Class, Status, and Power: Social Stratification in Comparative Perspective*. New York: The Free Press. pp. 574-81.
- Cutright, P. and Wiley, J. A. (1969). "Modernization and Political Representation: 1927-1966". Studies in: *Comparative International Development* 5. pp. 23-44.
- Diamond, L. (1992). *Economic Development and Democracy Reconsidered*. American Behavioural Science. pp: 450-499.
- Dick, W. (1974). "Authoritarian versus Nonauthoritarian Approaches to Economic Development". *Journal of Political Economy*. pp. 817-27.
- Gerschenkron, A. (1962). *Economic Backwardness in Historical Perspective*. Cambridge: Mass: Belknap.
- Hannan, M. A. (February 1981). "Dynamics of Formal Political Structure: An Event-History Analysis". *American Sociological Review*. pp. 19-35.
- Huang, J. (2003-4). "The Dimensionality and Measurement of Economic Dependency A Research Note". *International Journal of Sociology*. 33 (4). pp. 82-98.
- Hirschman, A. (1958). *The Strategy of Economic Development*. New Haven: Yale University Press.
- Huber, E. Rueschemeyer, D. & Stephens, J. D. (1993). "The Impact of Economic

- Development on Democracy". *The Journal of Economic Perspectives*. Vol. 7 (3). pp: 71-86.
- Huntington, S. P. (1975). *Political Development*. F. a. Greenstein. in Hand book of political science. reading: Addition-Wesley.
- Jakman, R.W (1973). "Political democracy and social equality: A Comparative analysis". *American Sociological Review*. 39. pp. 29-45.
- Jenkins, R. (2006). *Democracy, development and India's struggle against corruption*. public policy research. pp. 147-155.
- index of economic freedom. (2003). The heritage foundation and Dow jones & company Inc wall street journal.
- Kerbo, H. R. (2003). *Social Stratification and inequality. Class Conflict in Historical. Comparative and Global Perspective*. Mc Grawhill. fifth edition.
- Kohli, A. (1986). "Democracy and Development". L. J. Valeriana. in *Development Strategies Reconsidered*. pp. 82-153. New Brunswick: Transaction books.
- Kohli, A. (1991). *Democracy and Discontent: india s growing crisis of governability*. Cambridge: Cambridge university press.
- Landau, D. October, (1968). "Government and Economic Growth in the less Developed countries:an emprical study for 1960-1980". *Economic Developmenr and Cultrual Change*. pp. 35-75.
- Leftwich, A. (1993). "Governance, Democracy and Development in the Third World". *Third World Quarterly*. 14. pp. 605-24.
- Leftwich, A. (1994). "Governance, the state and the politics of development". *development and change*. 25. pp. 363-86.
- Levine, R. A. (1992). "A Sensitivity Analysis of Cross-Country Growth Regressions". *American Economic Review*. 63. pp. 942-82.
- Marsh, R. (1979). "Does Democracy Hinder Economic Development in the latecomer Developing Nations?". *Comparative Social Research*. pp. 215-48.

- Mayer, P.(2001). "Human Development and Civic Community in India: Making Democracy Perform". *Economic and Political Weekly*. Vol. 36. No. 8. pp. 692-684.
- Myrdal, G. (1957). *Economic Theory and Underdeveloped Regions*. London: Duckworth.
- Myrdal, G. (1968). *Asian Drama*. 3. Vol. New York: Pantheon.
- Nayyar, D. Dec (5-11) (1998). "Economic Development and Political Democracy: Interaction of Economics and Politics in Independent India". *Economic and Political Weekly*. Vol. 33. No. 49. pp. 3121-3131.
- Olsen, M. (1982). *The Rise and Decline of Nations: Economic Growth, Stagflation and social Rigidities*. New Haven: Yale University Press.
- Olson, M. (1993). "Dictatorship, Democracy, and Development". *The American Political Science Review*. Vol. 87 (3). pp. 567-576.
- Olson, M. (1990). *How Bright are the Northern Lights? Lund: School of Management*.
- Olson, M. J. (1963). "Rapid Growth as a Destabilizing force". *Journal of Economic History*. Vol. 23 (4). pp. 529-552.
- Pourgerami, A. (1988). "The Political Economy of Development: A Cross-National Causality Test of the Development-Democracy-Growth Hypothesis". *Public Choice*. 58. pp. 123-41.
- Przeworski, A. & Limongi, F. (1993). "Political Regimes and Economic Growth". *The Journal of Economic Perspectives*. Vol. 7 (3). pp. 51- 69.
- Ragin, C. (1983). "Theory and Method in the study of Dependency and International Inequality". *International Journal of Comparative Sociology*. XXIV. 1-2. pp. 121-136.
- Ragin, C. (2000). *Fuzzy-Set Social Science*. Chicago: The University Chicago Press.
- Ragin, C. (2008). *Redesigning Social Inquiry Fuzzy Sets and Beyond*. The University of Chicago Press.
- Ragin, C. (2008). *User's Guide to Fuzzy-Set/ Qualitative Comparative Analysis*. Department of Sociology University of Arizona.
- Rihoux, B. and Ragin, C. (2009). *Configurational Comparative Methods. Qualitative Comparative Analysis and Related Techniques*. London: Sage Publication. Inc.

- Scully, G.A. (1991). "Ranking Economic Liberty Across Countries". *Public choice*. 52. pp. 121-69.
- Sharma, S. D. (1999). "Democracy, Neoliberalism and Growth with equity: Lessons from india and Chile". *Contemporary South Asia* 8 (3). pp. 347-371.
- Spindler, Z. (1991). "Liberty and Development: A Further Emprical Perspective". *Public Choice*. 69. pp. 197-210.
- Ted Robert Gurr; M. G. (2010). *Polity IV Project: Political Regime Characteristics and Transitions 1800-2008. Principal Investigators George Mason University and Colorado State University*. Founder University Maryland. March. 2010.
- Vorhies, F. A. (1988). "Political Liberty and Social Development: An Emprical Investigation". *Public Choice*. 58. pp. 45-71.
- Wade, R. (1990). *Governing the market: Economic Theory and the Role of Government in East Asian Industrialization*. Princeton: Princeton University Press.
- Weede, E. (1983). "The Impact of Democracy on Economic Growth: Some Evidence from Cross-national Analysis". *Kyklos*. 39. pp. 21-36.
- Wittman, D. (1989). "Why Democracies Produce Efficient Results". *Journal of Political Economy*. pp. 1395-424.